

خاورشناسان و حادثه سقیفه^۱

دین محمد حکیمی*

چکیده

پس از رحلت حضرت محمد ﷺ، امت اسلامی بر سر جانشینی ایشان دچار اختلاف و دودستگی شدند و هر گروهی به فکر ریاست و خلافت افتادند. در این میان، یکی از مجموعه‌هایی که خیال قبضه کردن خلافت را در سر می‌پروراند، اعضای شورای سقیفه بودند که پس از درگذشت پیامبر تشکیل شد. در این شورا، تعداد اندکی از بزرگان به اصطلاح صحابه، حضور داشتند که تمام فرموده‌ها و سفارش‌های رسول خدا ﷺ نسبت به علی را نادیده گرفتند و به فراموشی سپردند و حتی او را در محفل خویش خیر نکردند. اعضای سقیفه در روز غدیرخم، به این کار شوم تصمیم گرفتند و برای خلافت ابوبکر، ادله‌هایی مانند امام جماعت بودن به جای رسول خدا ﷺ، کهن‌سال‌ترین بودن، داشتن جایگاه نسبی با پیامبر اکرم ﷺ (پدرزن) و غیره را مطرح می‌کردند. خاورشناسان نیز به دلیل استفاده از منابع اهل سنت و تحلیل و دیدگاه آنان، این گونه مباحث و روی کردها را در کتاب‌ها و پژوهش‌های خود آورده‌اند. در این مقاله، سعی شده تا دیدگاه خاورشناسان در زمینه روی کرد سیاسی و رهبری امت اسلامی پس از رسول خدا ﷺ کرده و این که خلافت چگونه روند خود را طی کرده و چه روی کردهای منفی بعد از رحلت خاتم انبیا ﷺ در پی آورده، بررسی شود.

واژگان کلیدی

پیامبر اعظم ﷺ، جانشینی، سقیفه، ابوبکر، خاورشناسان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۹/۱۷
* کارشناس ارشد تاریخ اسلام، جامعة المصطفی العالمیة.

مقدمه

با توجه به اهمیت موضوع جانشینی و خلافت پیامبر اعظم و این که آرا و نظریات مختلفی درباره این موضوع از طرف صاحبان اندیشه و روشن فکران مسلمان و غیرمسلمان ارائه گردیده، در این مقاله سعی شده که مسأله سقیفه و ری کرد انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر و این که مخالفان علی، طرح کنار گذاشتن آن حضرت را از کی در دستور کارشان قرار دادند، بررسی شود. هم چنین به ابزار کارآمد چگونگی جعل احادیث و گرفتن بیعت اجباری از مردم و این که چرا امیرمؤمنان در آن امر بسیار مهم دعوت نشدند و حتی از ایشان به عنوان یک شهروند مدینه صحبت به میان نیامد، می پردازد.

یادآوری می شود، اصل موضوع، دیدگاه خاورشناسان در این امر مهم است، ولی به دلیل تبیین موضوع، از دیدگاه های متفکران شیعه و سنی نیز استفاده شده و در پایان، نحوه انتخاب دیگر خلفا نیز فهرستوار بیان گردیده است.

سقیفه در لغت و اصطلاح

السقیفه: سایه بان بیرون خانه، تخته پهن، تخته سنگ پهن که می توان با آن جایی را پوشاند، رشته نازک و بلند از طلا یا نقره، تخته های کشتی و دنده شتر.^۱

السقیفه: صفحه سرپوشیده، سقیفه بنی ساعده، چوب هایی که با آن استخوان های شکسته را ببندند، سقائف جمع آن.^۲

سقیفه در اصطلاح: مکانی بود که طایفه بنی ساعده در امور مهم در آن جا جمع می شدند تا تصمیم بگیرند و نیز ابوبکر پس از رحلت رسول خدا در آن جا، از طرف عده ای به عنوان خلیفه برگزیده شد.

۱. خاورشناسان و انگیزه پیش طراحان سقیفه

وحشت سراسر مدینه را فرا گرفته بود، نفس ها در سینه ها حبس شده و مردم حیران و سرگردان بودند و از آینده خویش وحشت داشتند. پس از اندک زمانی، مسلمانان

۱. جبران مسعود، *الرائد: فرهنگ الفبای عربی - فارسی*، ترجمه دکتر رضا انزای نژاد، ج ۱، ص ۹۶۵، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.

۲. لوئیس معلوف، *فرهنگ دانشگاهی*، (ترجمه منجدالاجدی، عربی - فارسی)، ترجمه: احمد سیاح، ص ۵۰۳، تهران: فرحان، چاپ ۵، ۱۳۸۳، و علی اکبر دهخدا، *لغت نامه دهخدا*، حرف، ص ۵۵۱، تهران: سیروس، چاپ اول، ۱۳۳۹؛ حسن عمید، *فرهنگ عمید*، ص ۷۹۴، تهران: سپهر، چاپ ششم ۱۳۷۵.

به گروه‌های رقیب تبدیل شدند. در حالی که امام علی علیه السلام با جمعی دیگر، در اطراف بدن مطهر رسول خدا بودند و مقدمات کفن و دفن آن حضرت را فراهم می‌ساختند، ابوبکر در جرف بود و عمر صدا می‌زد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فوت نکرده است. یکی از ادله‌ای که می‌تواند در برنامه‌ریزی مخالفان علی علیه السلام دلالت نماید، همین حرف عمر بود؛ زیرا او می‌خواست مردم را به همین بهانه نگاه‌دارند تا ابوبکر بیاید. ابوبکر پس از آمدن، به اتفاق عمر و ابوعبیده جراح، خیلی زود به طرف سقیفه رفتند و بدون این‌که دیگران را در آن جمع بخواهند، کاری کردند که همه را در مقابل عمل انجام شده قرار داد. پس از بیعت عمر و ابوعبیده با ابوبکر، دیگران نیز به تدریج با او بیعت کردند، به این شرط که هرگونه که خودشان خواستند عمل نمایند. آنها این کار را در سقیفه بنی‌ساعده انجام دادند و به پیمان خود جامه عمل پوشانیدند. از عمل کرد این سه نفر، چنین نتیجه گرفته می‌شود که اینها برای کنار زدن امام علی علیه السلام از خلافت برنامه داشتند.

همان‌گونه که گفته شد، ابوبکر در سقیفه بنی‌ساعده با کمک دو یار خود (عمر و ابوعبیده) به خلافت رسید، ولی بیش از دوسال (۱۱-۱۳ق) نتوانست حکومت کند. او چون در بستر بیماری و مرگ قرار گرفت، با عبدالرحمان بن عوف و عثمان درباره نامزد کردن عمر به عنوان خلیفه پس از خود مشورت کرد. او در این زمینه، حتی با امام مشورت هم نکرد، تا چه رسد که او را برای نامزدی خلافت انتخاب کند. عده‌ای از جمله طلحه و زبیر، پس از این‌که خبردار شدند ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه خویش برگزیده است، اعتراض کردند. طلحه گفت: «ما همین حالا که شما زنده و خلیفه هستید، از دست عمر چه می‌کشیم، تا چه رسد او خلیفه هم بشود!» اما ابوبکر روی حرفش پافشاری کرد و خلافت عمر را حتی به صورت مکتوب درآورد تا کسی بعداً اعتراض نکند؛ زیرا با بودن وصیت‌نامه رسمی، کسی نمی‌توانست به خلافت عمر خرده بگیرد. به همین جهت، کار ابوبکر و اطرافیانش بسیار دقیق و حساب شده بود. این کار خلیفه که خلافت عمر را به صورت مکتوب درآورد، پرده از امر دیگری برمی‌داشت و آن این بود که همین عده می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از خود خلیفه تعیین نکرده است. هم‌چنین در لحظات آخر عمر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که فرمود: «قلم و دوات بیاورید تا وصیتی کنم که بعد از من گمراه نشوید»، عمر از این کار منع کرد حتی آن حرف بی‌ربط را گفت و عده‌ای هم از این گفته عمر حمایت کردند. حالا سؤال این جاست که چرا ابوبکر، عمر را خلیفه خویش تعیین کرد، مگر این کار عدول از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟ از آن گذشته چرا عمر مانع این

کتابت نشده؟ پاسخ روشن است: چون این کتابت، به نفع عمر بود و او را خلیفه و حاکم می‌ساخت.^۱

برخی استدلال کرده‌اند بر این که علی علیه السلام به جانشینی و خلافت پیامبر اعظیم امید نداشت؛ زیرا اعراب طبق رسوم خود، افراد سال‌خورده را به ریاست خویش برمی‌گزیدند و علی علیه السلام در سال رحلت پیامبر، بیش از سی سال، نداشت. از آن گذشته، ایشان به حکومت موروثی هم متمایل نبود.^۲ این گونه استدلال کردن و دلیل آوردن، بی پایه و اساس است؛ زیرا عموم مسلمانان سنی مذهب و دانش‌مندان غربی، این حرف را رد کرده و گفته‌اند: اگر کسی چنین ادعای واهی کند که علی، به سبب جوانی و بی‌تجربه بودن در امور سیاسی، نظامی و اجتماعی، نسبت به سایر صحابه داوطلب جدی نبوده، خلاف واقع حرف زده، زیرا کسی که بیش از بیست سال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه امور و صحنه‌ها شرکت داشته، درست و منطقی نیست که بگویم بی‌تجربه است. علاوه بر آن، تجربه در سن نیست، بلکه عقل و هوش و درایت هم می‌خواهد.^۳

سه خلیفه نخست، با زد و بند و به وجود آوردن تعهد علیه مخالفان خود، در روز سقیفه مجرای اسلام را دگرگون ساختند، مخصوصاً در جلسه شورای شش نفره عمر که عبدالرحمان بن عوف حق امامت علی علیه السلام را به عثمان فروخت. عباس عموی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم عقیده داشت که ابوبکر، با تباری و رای‌زنی قبلی با اصحاب دیگر، علی علیه السلام را از جانشینی رسول خدا محروم کرد؛^۴ زیرا مخالفان قدرت طلب علی علیه السلام هم قبل و هم بعد از رحلت آن حضرت کارهای خود را بسیار مخفیانه انجام می‌دادند تا بتوانند علی علیه السلام را از حکومت دور نگه‌دارند و خود به نحو زیرکانه بر اریکه قدرت سوار باشند. لذا در سال ۶۵۶ میلادی (۳۵ ق) عمر، عثمان را به نحو مرموزانه به خلافت پس از خود معین کرد و معاویه را نیز به فرماندهی مصر منصوب نمود. پس از این که عثمان کشته شد، امام علی علیه السلام به عنوان جانشین خلیفه مقتول انتخاب گردید، ولی اختلاف او با معاویه که مردی جاه طلب و خودخواه بود، به درگیری انجامید.^۵

۱. آرزینا آرالانی، نخستین اندیشه‌های تعلیم امام محمد باقر علیه السلام، ترجمه بدره‌ای، ص ۲۳، تهران، الوان چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲. محمود تقی‌زاده و دیگران، تصویر امامان شیعه به نقل از دائرة المعارف آمریکانا، ص ۲۰.

۳. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ص ۶۳.

۴. همان، ص ۵۳.

۵. پیترز مفصلد، تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی سپهبدی، ص ۱۹، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

به نظر بعضی از دانش‌مندان غربی، ابوبکر و عمر، اراده خود را که همان خلافت ابوبکر باشد، بر جمع سقیفه تحمیل کردند و فرصت ابراز نظر و عقیده به دیگران ندادند.^۱ همان‌طوری که قبلاً گفته شد، ابوبکر در سال سیزده قمری، از برخی صحابه پیامبر اکرم ﷺ درخواست کرد که عمر را به جانشینی پس از او برگزینند. آنان که از فضایل عمر از جمله نیرومندی، زور بازو و قابلیت فرمان‌دهی او آگاه بودند، نصیحت ابوبکر را پذیرفتند و عمر را به عنوان خلیفه قبول کردند و به آن‌چه از عمر انتظار داشتند رسیدند؛ زیرا در دوران پیامبر اعظم ﷺ دین اسلام جدا از جهان و بلکه مرتبط و مخصوص شبه‌جزیره عربستان بود که مکه، مدینه و نواحی آن را شامل می‌شد، ولی در دوران حکومت عمر، این دین حالت جهانی به خود گرفت و در مناطق دیگر نیز نفوذ کرد.^۲ عمر پس از ابوبکر، بر تخت خلافت تکیه زد^۳ و مدت ده سال به عنوان خلیفه مسلمین حکومت کرد و در ۵۳ سالگی به دست یک غلام ایرانی بر اثر کینه شخصی زخمی گردید

۱. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۵۴.

۲. آ. ج. آربری و دیگران، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۰۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۳. عمر بن خطاب: برخی گفته‌اند چهار سال پیش از آخرین نجار بزرگ به دنیا آمده است. (محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۵، ص ۲۰۳۲، تهران: اساطیر، چاپ ۷، سال ۱۳۸۵).

عمر بارها در مقابل پیامبر اعظم می‌ایستاده و با ایشان مخالفت کرده است که نمونه‌هایی از آن را یاد آور می‌شوم:
(الف) در حدیبیه؛ هنگامی که کفار راه را بر مسلمانان بستند، رسول خدا به عمر دستور داد که به اطلاع کفار برساند که مسلمانان برای جنگ نیامده‌اند بلکه برای زیارت خانه خدا آمده‌اند. ولی عمر مخالفت کرد و گفت: من این کار را نمی‌کنم. به همین دلیل رسول خدا عثمان را فرستاد. (گبورگیو، محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت، ص ۳۸۳).

(ب) پس از امضای صلح حدیبیه، عمر برخاست و دنبال ابوبکر رفت و به او گفت: «مگر نه این‌که ما برحق هستیم و یکتاپرست و آنها بت‌پرست هستند؟ حتی این جمله را گفت: «ماشککت فی رسالتک قط مثل یوم الحدیبیه؛ هرگز مثل روز حدیبیه در رسالت پیامبر شک نکرده بودم». گرچه ابوبکر گفت: «من هم بدنم به لرزه افتاده، ولی هنوز به پیامبر ایمان دارم.» عمر ادامه داد و گفت: «اگر من یکصد نفر همراه پیدا کنم بی‌شک از امت جدا خواهیم شد.» و حتی در مقابل پیامبر ایستاد و گفت: «مگر تو پیامبر خدا نیستی و قول ندادی که کعبه را زیارت خواهید کرد و...؟». (کارن آرمسترانگ، زندگی‌نامه پیامبر اسلام حضرت محمد، ص ۲۹۸).

(ج) عمر از رفتن با سپاهی که به دستور رسول خدا و به فرماندهی اسامه آماده حرکت بود نیز سر باز زد.
(د) مانع کتابت وصیت رسول خدا گردید و نگذاشت که پیامبر اکرم آخرین وصیت خود را کتباً بیان فرماید. این مطالب سر جای خود مفصل بحث شده است، (مراجعه شود به حدیث کتف و دوات و اعزاز جیش اسامه).

خلافت عمر

هنگامی که ابوبکر پس از دو سال خلافت در بستر بیماری قرار گرفت، عمر را به عنوان خلیفه پس از خود تعیین کرد، بدون این‌که اصحاب برجسته دیگر را در جریان قرار دهد به استثنای چند نفر که نمونه آن عثمان بود. لذا پس از فوت ابوبکر، عمر در سال سیزده قمری، عهده‌دار خلافت شد اما او در دوران حکومت خود، تبعیض‌های زیادی را به مسلمانان روا داشت به همین سبب، مخالفت‌ها علیه او شدت گرفت. (ایرام لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۲۸۹).

پس از مخالفت‌های فراوان، عمر به دست ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه زخمی گردید و بعد از چند روز درگذشت او مدت ده سال خلافت کرد و هنگامی که از دنیا رفت ۵۳ سال یا ۵۵ و یا ۶۱ سال داشت و جنازه او را در کنار قبر ابوبکر دفن کردند. (محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۲۹).

و پسرش به هرمزان بدگمان شد و او را کشت، به خیال این که عمر را به دستور او زخمی کرده است. به همین علت، عمر در بستر مرگ، هیأتی را مرکب از شش نفر که همه قریشی بودند (این طرح در سقیفه از طرف ابوبکر مطرح و همان گونه بعدها هم اجرا شد)، مأمور کرد تا یکی را از میان خود برگزینند. مردم مدینه، با این طرح از قبل به تصویب رسیده، حق نداشتند رئیس کشور اسلامی را از میان خود انتخاب کنند. ابوبکر، عمر و ابوعبیده، در سقیفه کاری کردند که غیر از قریشی‌ها، دیگران حق انتخاب شدن و به خلافت رسیدن نداشتند. لذا اعضای شورای عمر همگی قریشی بودند.^۱

شورای فرمایشی عمر که قبلاً زمینه‌سازی شده بود، به خلافت عثمان انجامید و علی علیه السلام را از حق مسلم خودش محروم کرد؛ زیرا در بین اعضای این شورا، دو نفر بیشتر احتمال برنده شدن داشتند: یکی عثمان که از خاندان بنی‌امیه بود؛ دیگری علی علیه السلام پسرعمو و داماد پیغمبر و چون علی علیه السلام مردی پرهیزگار در امور بیت‌المال و در دین سخت‌گیر بود، و از طرفی هم کارهای دو خلیفه قبلی را با سنت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مطابق نمی‌دانست، برخی تصور می‌کردند که اگر ایشان به خلافت برسد، بعضی از ترکیبات موجود را تغییر خواهد داد. این کار با مصالح و منافع عده‌ای سازگار نبود، به دلیل همین ویژگی‌های علی علیه السلام بسیاری از محافل درباره او نظری خوش نداشتند؛ زیرا می‌دانستند که ایشان دین را فدای مصلحت و دنیا نمی‌کند. همگان او را سال‌ها می‌شناختند و بدین جهت، برنده شدن آن حضرت در چنین جلسه فرمایشی ممکن نبود.^۲ از آن گذشته، ترکیبی که در شورا وجود داشت، اصلاً به نفع علی علیه السلام تمام نمی‌شد؛ زیرا:

۱. شرایط تعیین شده از طرف عمر علی علیه السلام را کاملاً از خلافت محروم می‌کرد و به نفع دیگران بود.

۲. از بین اعضای شورا (علی علیه السلام، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، عثمان و سعد بن ابی‌وقاص) عثمان نامزد خلافت بود. عبدالرحمان بن عوف برادر ایمانی و شوهرخواهر عثمان بود؛ سعد بن ابی‌وقاص پسرعموی عبدالرحمان به‌شمار می‌رفت و عمر گفته بود که اگر یک به پنج شد، آن یکی باید کشته شود؛ اگر دو به پنج شد، هم‌چنین و اگر سه به سه شد، به حکمیت گروهی که عبدالرحمان در بین آنهاست، باید رضایت داده شود.^۳

۱. آ. ج. آربری و دیگران، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۱۳، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. تاریخ اسلام، ص ۱۱۴؛ ریچارد بوش، جهان مذهب (ادیان در جوامع امروز)، ص ۸۸.

از این وضعیت برمی آمد که خلیفه قبلاً تعیین شده است. یکی دیگر از طرح‌هایی که مخالفان علی علیه السلام، برای کنار گذاشتن آن حضرت از خلافت برنامه‌ریزی و عملاً آن را اجرا کردند، طرحی بود که ابوبکر در سقیفه بنی ساعده به نمایش گذاشت. بحث و جدل او با انصار بر سر رهبری و خلافت مسلمانان، در زمانی بود که جسد رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون غسل و کفن در خانه خویش بود و عده‌ای کوچک و مخلص، در تدارک کفن و دفن آن حضرت بودند. ابوبکر درباره جانشینی رسول خدا گفت: «شما با یکی از این دو نفر (عمر یا ابوعبیده) باید بیعت کنید و من این کار را به خیر و صلاح شما می‌دانم». عمر با این که تصور می‌کرد از ابوبکر برتری دارد، پس از حرف ابوبکر به زمین افتاد و از او یاری خواست و سوگند خورد که به ابوبکر وفادار بماند. لذا دست بیعت به طرف او دراز کرد و دیگران هم به عمر تأسی نموده، خلافت ابوبکر را پذیرفتند. چنین شد که منصب «خلیفه» به معنای جانشینی در اسلام تأسیس گردید.^۱

همان گونه که قبلاً نگاشته شد، ابوبکر و یارانش با طرح‌های قبلی، یکی پس از دیگری به خلافت رسیدند. از ظاهر قضیه چنین به دست می‌آید که ابوبکر را در سقیفه انتخاب کردند، ولی عمر را که شورا انتخاب نکرده بود، بلکه یک فرد، آن هم ابوبکر او را به عنوان جانشینی خود منصوب کرد. ولی طرح شورای شش نفره‌ای عمر که خیلی زیرکانه برنامه‌ریزی شده بود، عثمان را برگزید که در بی‌کفایتی، سرآمد همه در بین آن شش نفر بود؛ زیرا وی که قبلاً به همین سمت از طرف خلیفه مجروح انتخاب شده بود، برنامه‌ریزی صحیح اداری نداشت و بخشی از طلاها و گنجینه‌های خزانه اسلامی در دوره خلافت و حکومت او به غارت رفت، خویشاوندمداری علنی شد، تحرکات جاه‌طلبانه به اوج خود رسید و در یک کلام، از حکومت اسلامی خبری نبود.^۲

متأسفانه باید گفت: مخالفان علی علیه السلام طوری برنامه‌ریزی کرده بودند که اگر مردم اطراف حضرت جمع نمی‌شدند، ایشان هیچ‌وقت خلیفه نمی‌شد؛ چون عمر شخصاً و خیلی محرمانه عثمان را به جانشینی خود تعیین کرد؛ زیرا عثمان شخصی رفاه‌زده و تاجری از بنی‌امیه بود و روش حکومت عمر را نیز ادامه می‌داد، حتی بدتر از او.^۳

۱. مینوصیمی، محمد در اروپا، ترجمه عباس مهرپویا، ص ۱۳۰، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۲.
 ۲. میکال آندره، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، ص ۹۴، تهران، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
 ۳. فیلیپ خوری حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ص ۲۳۳.

پیامبر اعظم ﷺ محوری بود که همه به دور او می‌چرخیدند و اگر هم کسی مانند منافقان، در باطن درباره ایشان حرفی داشت، جرأت ابراز نداشت، ولی پس از رحلت حضرت، مسلمانانی که از سه خلیفه نخست طرف‌داری می‌کردند، پیوسته در پی این بودند که راه حضرت را برای رسیدن به خلافت و رهبری مسلمانان سد نمایند. لذا از بیعت با ایشان خودداری می‌کردند، حتی با فرزندانش رفتار بسیار بدی داشتند. نمونه بارز آن، قیام امام حسین علیه السلام بود که او و یارانش را در بدترین وضع به شهادت رسانیدند. این واقعه غم‌انگیز و دل‌خراش به دست مسلمانان اتفاق افتاد.^۱ بی‌تردید مخالفان علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا به فکر حکومت خود، اقوام و اطرافیان خود بودند و در این زمینه، برنامه‌ریزی داشتند و در انجام دادن آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند.

انگیزه طراحان سقیفه به روایت ابن عباس

برخی از دانش‌مندان و تاریخ‌نگاران غربی می‌نویسند: ابن عباس عقیده داشت که ابوبکر، با تبنای و برنامه قبلی با اصحاب دیگر، علی علیه السلام را از مقام برحق خودش که همان خلافت رسول‌الله بود، محروم کردند و چون این کار از طرف ابوبکر و دارودسته‌اش صورت گرفته بود، بنی‌هاشم به دلیل نارضایتی از این کار، خلیفه منتخب را از شرکت در تشییع جنازه پیامبر اسلام منع کردند و حتی عایشه نتوانست در آن تشییع شرکت کند، بلکه علی علیه السلام و عده محدودی، حضرت را به خاک سپردند.^۲

باز همین عده می‌گویند: اگر ابو عبیده جراح، یکی از سه نفری که در شورای سقیفه با انصار بر سر خلافت نزاع داشت و در آخر به ابوبکر رأی داد، زنده می‌بود، عمر او را به جانشینی خود منصوب می‌کرد و هیچ نیازی به شورا نبود.^۳ خاورشناسان نیز بر این عقیده‌اند که مخالفان علی علیه السلام برای کنار زدن آن حضرت، برنامه‌ریزی قبلی و دقیق داشته‌اند. به همین جهت، یکی از خاورشناسان به نام لامنس، در سال ۱۹۱۰ مقاله‌ای با عنوان مثلث قدرت: (ابوبکر، عمر و ابو عبیده) منتشر کرد و در آن به مسأله خلافت پرداخت. وی ابراز نظر کرد که هدف مشترک این سه نفر و هم‌کاری نزدیک اینها با یک‌دیگر، در زمان حیات پیامبر اعظم ﷺ بوده است. لذا هم‌کاری و هم‌فکری آنان، این

۱. مارتین گرامر، تشیع و مقاومت، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی تل‌آویو، ص ۶

۲. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۱۶.

توان را به آنان بخشید که خلافت ابوبکر و عمر را پایه‌ریزی کنند^۱ (همان‌گونه که گذشت، اگر فرد سوم آنها یعنی ابوعبیده در زمان خلافت عمر از دنیا نمی‌رفت، او بی‌شک سومین خلیفه بلامنزاع بود، چون برنامه آنها هم‌آهنگ طرح‌ریزی شده بود که یکی پس از دیگری، خلافت را تصاحب کنند و به قدرت برسند).

همین شخص می‌گوید: دختران ابوبکر و عمر، در خانه پیامبر خدا بودند و این دو نفر همه کارهای رسول اکرم را زیر نظر داشتند و به ابوبکر و عمر اطلاع می‌دادند. لذا در بعضی از کارهای پیامبر اعمال نفوذ داشتند.^۲

در هر صورت، این حرف که پیامبر اکرم تحت نفوذ همسران خود بوده و آنها را از تمام برنامه‌ها و اقدامات بعدی با خبر می‌ساخته، بسیار غیرمنطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا رسول خدا ﷺ طرح‌های بسیار داشته که حتی از برخی صحابه پنهان می‌کرده، تا چه رسد به این که تمام ریز و درشت کارها را با همسران خود در میان گذارد؛ گرچه حضور زن در خانه و اطلاع یافتن از برخی خبرها را نمی‌شود نادیده گرفت. به هر جهت، نقش و اطلاع دادن همسران پیامبر آن‌چنان چشم‌گیر نبود که خاورشناسان مطرح کرده‌اند. لذا کارهای خلفای سه‌گانه و به‌خصوص ابوبکر و عمر، بسیار ماهرانه و با نقشه قبلی بوده است. آنان تمام راه‌های ورود و خروج را سنجیده بودند.

توجیه احادیث در دربار خلافت

احمدبن حنبل یکی از رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنت است. او مثل دیگر مذاهب اهل سنت، با مذهب شیعه مخالف بود و با مخالفان مذهب شیعه، هم‌قصد شده، از سنت‌گرایان شامی حمایت و آنها را تأیید می‌کرد. این کار او بین برخی از اهل سنت بازتاب فراوان یافت. نظریه آنها درباره خلافت، بر حدیثی متکی بود که آن حدیث به عبدالله پسر عمر منسوب است، طبق آن حدیث، یاران پیامبر اسلام ﷺ در زمان زندگانی ایشان هم‌داستان و هم‌پیمان شده بودند که پس از رسول خدا ابوبکر، عمر و عثمان والاترین مسلمانان هستند.^۳

حدیث فوق، این مطلب را نشان می‌دهد که اولاً مخالفان امیرمؤمنان ﷺ حتی در دوران حیات پیامبر ﷺ تصمیم بر خلافت داشتند و به دیگران به هیچ‌وجه فرصت رهبری

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.

۳. همان، فرقه‌های اسلامی، ص ۵۰.

مسلمانان را نمی‌دادند؛ و ثانیاً خود را در بین مردم، طوری جا انداخته بودند که فقط آنها جانشین مشروع و خلفای راستین رسول خدا هستند در همان زمان، اقلیتی از اهل سنت که در عراق زندگی می‌کردند، خلافت را حق مسلم امیرمؤمنان علیه السلام می‌دانستند، ولی دیگران او را کنار زده بودند.^۱

در این که ابوبکر برای خود شخصاً جانشین معین کرد و این مسأله را به شورایی از مسلمین واگذار نکرد، همه تاریخ‌نگاران اتفاق نظر دارند. از طرفی هم برای عمر که جانشین و خلیفه ابوبکر بود، آسان نبود که بدون طرح و برنامه‌ریزی قبلی، خلیفه گردد و همگان او را به عنوان خلیفه بشناسند، گرچه برخی مثل کایتانی و لوی دلاویدا، عقیده دارند که عمر در دوران خلافت ابوبکر، کارها را پیش می‌برد و عملاً خلیفه بود.^۲

ابوبکر به علل مختلف و از جمله به جهت کهولت سن، می‌دانست که مدتی زیادی نمی‌تواند خلیفه مسلمانان باشد، لذا عمر را به خلافت پس از خود منصوب کرد. این کار ابوبکر، موجب غصب حق الهی (خلافت) علی علیه السلام گردید. و از طرفی هم خلافت آن دو نفر (عمر و عثمان) چالش‌های زیادی را در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، فراروی امت اسلامی قرار داد. شهادت علی علیه السلام به دست مخالفان را یکی از این چالش‌ها می‌توان به‌شمار آورد.^۳ عثمان را نیز ابوبکر تعیین نکرد، بلکه با سعی و نصب عمر صورت گرفت. پس دیدگاه خاورشناسان بدون ایراد نیست و نمی‌توان آن را بدون دقت نظر پذیرفت. در هر حال، خلافت آنها باعث شد که دین در بین مردم، کمرنگ شود و آنها به مال دنیا دل ببندند. از همه مهم‌تر قدرت و قدرت‌طلبی رواج یابد، تا جایی که خلافت را غصب و تصاحب نمایند.

به گفته طبری، ابتکار عمل انصار در سقیفه، فرصتی را پیش آورد که ابوبکر طالب آن بود. او عجولانه، دو نامزد برای پست خلافت پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد، گرچه کار او در واقع نمایشی بود تا خود را در معرض پیشنهاد دیگران قرار دهد. این مطلب واضح است؛ زیرا با پیشنهاد کردن دو نفر مورد نظر در جمع، حاضران را به مشاجره و اختلاف وامی‌داشت. ابوبکر می‌دانست که این دو نفر، هیچ‌کدام با وضع موجود احتمال

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. جان بایرناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه اصغر حکمت، ص ۷۶۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.

برنده شدن را ندارند، چون ابو عبیده از دیگر حاضران در جلسه برتری نداشت. عمر هم خود را با انکار رحلت رسول خدا ﷺ در بین مردم رسوا کرده بود. به محض این که عمر دست بیعت به طرف ابوبکر دراز کرد، او بدون تأمل و فوت وقت بیعت او را پذیرفت؛ زیرا آن چه را می خواست به دست آورده بود.^۱

ابوبکر در زمان حیات پیامبر خدا، مسائل و اتفاقات آن زمان را کاملاً زیر نظر داشت و پیش آمدهای رحلت رسول اکرم ﷺ را با تمام دقت، از پیش مطالعه کرده بود و نقطه های ضعف که پیکر امت اسلامی را تهدید می کرد، به درستی می شناخت. از این رو، با استفاده از آن روی کردها، خیلی مشتاق بود تا اقتدار خود را توسعه داده، آن را بر تمامی اعراب و حتی فراتر از آن گسترش دهد. لذا اگر بنا بود که جامعه متحد عصر رسول خدا از هم نپاشد و متفرق نگردد، باید پیامبر اکرم ﷺ جانشین سیاسی داشته باشد، که همان خلیفه بود اما او چه کسی باید باشد، معلوم نبود. ابوبکر در سقیفه این سمت را از آن خود کرد.

تصمیم قبلی ابوبکر برای تصاحب خلافت

ابوبکر بی تردید قبل از رحلت پیغمبر اسلام در پی این بود که هر طوری شده به خلافت برسد. و او بدون این که از جانب حضرت محمد ﷺ نامزد خلافت شده باشد، خودش تصمیم داشت برای رسیدن به این آرزو، مخالفان قدرت مند خود را از میان بردارد و آشکار است که از اهل بیت پیامبر خدا ﷺ و در رأس آنها امیرمؤمنان که در قرآن مرتبه بالاتر از سایر مسلمانان به آنان عطا شده بود، جلوگیری می کردند تا آنها فضایلشان را مطرح نسازند، و گرنه نوبت به دیگران نمی رسید. لذا از به خلافت رسیدن اهل بیت جلوگیری کردند.^۲

بیعت علی با ابوبکر

بر اساس بعضی از منابع، در بیعت گرفتن برای ابوبکر در مقابل علی فقط از زور استفاده شد. در حالی که آن حضرت و چند نفر دیگر از مهاجرین، در خانه حضرت فاطمه علیها السلام تجمع کرده بودند، عمر تهدید کرد که باید همه از خانه فاطمه بیرون آیند و با

۱. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۳۳۰، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ ششم، ۱۳۸۵؛ جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۶۲.

ابوبکر بیعت نمایند و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشد. زبیر بیرون آمد و شمشیرش از دستش افتاد و افراد عمر او را گرفتند.^۱

سقیفه از منظر دانش‌مندان اسلامی

در پی‌گیری موضوع مورد نظر، نخست دیدگاه دانش‌مندان اسلامی را ارزیابی می‌کنیم، آن‌گاه به بررسی دیدگاه خاورشناسان می‌پردازیم. به اعتقاد بعضی از تاریخ‌نویسان، چون پیامبر خدا رحلت نمود، جمعی از انصار در محل سقیفه بنی‌ساعده گرد هم آمدند تا با سعد بن عبادہ خزرجی بیعت نمایند و او را به عنوان جانشین رسول اکرم ﷺ انتخاب کنند. این خبر به ابوبکر و دیگران رسید. آنها بدون فوت وقت، خود را سریع نزد انصار رساندند و گفتند: «این چه کاری است که شما می‌کنید؟» آنها پاسخ دادند: «از ما فرمان‌روایی باشد، از شما هم فرمان‌روایی»، ابوبکر در مقابل پیشنهاد آنها گفت: «من برای شما یکی از این دو مرد (عمر و ابوعبیده) را انتخاب کردم که رهبری شما و دیگر مسلمانان را به عهده گیرد.» ولی عمر با حرف‌های که در آن محفل پس از صحبت‌های ابوبکر زد، خودش پیش‌قدم شد و دست بیعت به طرف ابوبکر دراز کرد و با او بیعت نمود. انصار گفتند: «ما جز با علی علیه السلام با کسی دیگر بیعت نمی‌کنیم.» علی علیه السلام و دیگر بنی‌هاشم، طلحه و برخی از انصار، تا مدتی با ابوبکر بیعت نکردند؛ زیرا آنها انتخاب ابوبکر را غیرقانونی و بدون در نظر گرفتن مصالح عامه مسلمین می‌دانستند.^۲

عباس و تحکیم خلافت ابوبکر

وقتی ابوبکر، عمر و ابوعبیده، قضیه را چنین دیدند، تصمیم گرفتند که پیش عباس بن عبدالمطلب رفته، برای او و فرزندانش در مسأله خلافت حقی قائل شوند تا از این طریق بتوانند اختلاف به وجود آورده، دست علی علیه السلام را نیز از خلافت کوتاه سازند. لذا هر سه نفر شبانه به خانه عباس رفتند و با هم صحبت کردند؛ ولی عباس برحقانیت اهل‌بیت پیغمبر اسلام ﷺ نسبت به قضیه خلافت اصرار داشت.^۳

۱. جانشینی حضرت محمد، ص ۶۷؛ سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد، ص ۲۲۶؛ علی بن الحسین بن علی المسعودی، مروج الذهب، ص ۱۱۹۹؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ص ۱۳۲۸.

۲. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه سیدمحمدحسین روحانی، ص ۱۱۹۹، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۳. احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۵۲۵، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم؛ سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد، ترجمه اسماعیل، انصاری، ص ۲۱۳، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

برخی دیگر جریان را چنین شرح داده‌اند: روزی که پیامبر اسلام ﷺ از دنیا رحلت کرد، عده‌ای از انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و سعد بن عباده را در یک جای نشانده، دستمالی هم بر سر او بستند و مسندی برای او درست کردند. خبر اجتماع آنان به گوش ابوبکر و هم‌فکرانش رسید. آنها خود را خیلی زود به سقیفه و به جمع انصار رساندند. ابوبکر گفت: «رسول خدا از ماست پس خلافت نیز مال ماست.» و این حرف و نقشه، تا مدت‌ها اجرا شد و انصار و غیر قریش، حق ادعای خلافت و رهبری مسلمانان را نداشتند؛ زیرا طرحی که در سقیفه ریخته شد، از همان‌جا اعمال گردید.^۱

روز رحلت رسول خدا ﷺ مساعد بن کعب خزرجی در سقیفه بنی‌ساعده با ابوبکر بیعت کرد و بقیه مردم در روز سه‌شنبه فردای آن‌روز با خلیفه بیعت نمودند.^۲ عمر پس از رحلت رسول خدا ﷺ می‌گفت: «او نمرده است!» در همان اثنا یاران مدینه، در سقیفه اجتماع کرده بودند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. با شنیدن این خبر، ابوبکر، عمر و ابوعبیده به آنها گفتند: «چه می‌خواهید؟» آن‌ها گفتند: «یک امیر از ما و یک امیر از شما.» ابوبکر گفت: «امیران از ما، وزیران از شما.» و در ادامه گفت: «من یکی از این دو نفر (ابوعبیده و عمر) را برای شما می‌پسندم.» عمر از جا بلند شده، گفت: «کی راضی می‌شود کسی را که پیغمبرش پیش انداخته پس اندازد؟» او سپس با ابوبکر بیعت کرد و کسانی که آن‌جا بودند، وقتی چنین دیدند آنها نیز بیعت کردند، اما انصار گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم.»^۳ برخی نیز گفته‌اند: علی و زبیر با ابوبکر بیعت نکردند و حتی زبیر شمشیرش را از غلاف بیرون کشید و گفت: «شمشیرم را در غلاف نکنم تا با علی بیعت کنند.» و این حرف زبیر برای ابوبکر و عمر گران تمام شد. عمر گفت: «شمشیر او را گرفته، به سنگ بزنید.» و نیز آمده است که عمر به طرف علی و زبیر رفته، آنها را آورد و گفت: «یا به رضایت و دل خواه خود بیعت کنید و یا این که شما را مجبور به بیعت می‌کنیم.»^۴

عمر خود جریان سقیفه را چنین تعریف می‌کند: «ما به طرف سقیفه رفتیم دیدیم که انصار جمع شده‌اند و شخصی نیز در فرش پیچیده شده بود. سؤال کردیم که آن کیست؟ گفتند: "سعد بن عباده؛ و او مریض است." پس از جر و بحث‌های طولانی، ترسیدیم که اگر انصار جدا شوند، اختلاف پیش می‌آید و اگر ما با آنها بیعت کنیم، بر خلاف میل خود

۱. تاریخ یعقوبی، ص ۵۲۳.

۲. ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه. المعارف، قم، ص ۱۷۰، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۰؛ شیخ مفید، امالی، ص ۶۱.

۴. محمد ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۳۰.

کار کرده‌ایم. لذا من برای بیعت با ابوبکر، دست خود را به طرف او دراز کردم و با او بیعت نمودم. دیگران نیز بیعت کردند و علی علیه السلام زبیر و همراهانشان در خانه فاطمه ماندند و با این کار ما مخالفت ورزیدند (با ابوبکر بیعت نکردند) هم‌چنین انصار، در مرحله اول بیعت نکردند.^۱

بیشتر تاریخ‌نویسان اهل سنت، جریان سقیفه را این‌گونه ذکر کرده‌اند که در آن‌روز، هیچ‌کس با خلافت ابوبکر مخالفت نکرد، در حالی که این چنین نبوده است؛ چون وقتی ابوبکر به حاضران در جلسه پیشنهاد کرد که من یکی از این دو نفر را برای شما پسندیدم و شما هم یکی از آنها را برگزینید، آن دو زیر بار این حرف ابوبکر نرفته، گفتند: «همسفر رسول خدا صلی الله علیه و آله شما هستید.» سپس عمر دست بیعت به طرف ابوبکر دراز کرد. در همین حال، ارقم‌بن منذر بلند شد و گفت: «در میان مهاجرین، مردی است که اگر این امر (خلافت) را خواستار می‌شد، هیچ‌کس با او به نزاع و مخالفت بر نمی‌خاست.» و مقصود او از این حرف، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. گفتنی است که در جلسه سقیفه، توافق کلی در انتخاب ابوبکر وجود نداشته است.^۲

از آن‌جایی که بحث در این مقاله، به دیدگاه‌های خاورشناسان درباره مسأله جانشین پیامبر در آثار آنها مربوط می‌شود و چون اکثر آنها مطالب خود را از منابع تاریخی و غیر تاریخی اهل سنت گرفته و اصلاً به منابع شیعی دست‌رسی نداشته و یا مراجعه نکرده‌اند، بدین جهت در باره سقیفه بنی‌ساعده تقریباً عین دیدگاه اهل سنت را دارند، هرچند در این‌باره دیدگاه متفاوتی وجود دارد که به آن اشاره می‌شود.

سقیفه از منظر خاورشناسان

حادثه سقیفه منشأ خلافت در تاریخ اسلامی به حساب می‌آید که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آمد. همان‌گونه که گفته شد، خاورشناسان تحقیق جامعی در این‌باره انجام نداده‌اند که در برگرفته منابع شیعی و سنی و نظریات منصفانه آنها باشد، تنها تحقیق مفصلی که درباره جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا زمان به حکومت رسیدن علی علیه السلام انجام شده، تحقیق کاتیانی است که در کتاب خود از اختلاف عمیق ابوبکر با بنی‌هاشم

۱. ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، ص ۲۳۱، لبنان، بیروت، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه ق؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ص ۴۶۳.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۳.

که در رأس آنها علی علیه السلام است) یاد می‌کند. او ادعای خلافت ابوبکر را در جمع انصار و برخی از مهاجرین در سقیفه (آن هم چند ساعت بعد از رحلت پیغمبر) تعجب‌آور می‌داند؛ زیرا آنها تا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حیات داشت، در کنار هم بودند، ولی حالا این‌طور از هم‌دیگر فاصله گرفته بودند. به همین جهت، بنی‌هاشم از به‌رسمیت شناختن ابوبکر به‌عنوان خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرباز زدند و تا مدتی با او بیعت نکردند و جنازه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم را به تنهایی به خاک سپردند، بدون این‌که به ابوبکر، عایشه و دیگران اجازه شرکت دهند. نیز روایاتی را که ابوبکر در جمع سقیفه خواند و خودش را سزاوار جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرد، رد نمودند؛ زیرا او نزدیک‌ترین فرد، به رسول خدا نبود و اگر بنا بر خویشاوندی هم بود، نوبت به او نمی‌رسید چون علی علیه السلام از او نزدیک‌تر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.^۱

با رفتن رسول خدا از میان مسلمانان، عده‌ای در سقیفه گرد هم آمدند تا درباره سرنوشت آینده امت اسلامی تصمیم بگیرند. در آن جلسه، نظریه انصار قبول نشد و عمر با زیرکی تمام، دست به طرف ابوبکر دراز کرد و با او بیعت نمود و دیگران نیز به او تاسی جستند.^۲

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردم مدینه و مسلمانان، سر درگم و وحشت‌زده بودند و نمی‌دانستند که چه پیش خواهد آمد. عده‌ای به این امر پی بردند که باید برای پیشوای از دنیا رفته خود جانشینی انتخاب نمایند، اما از آن‌جایی که طبق فرموده خداوند، وحی الهی آشکار بود، پیامبر اسلام آخرین پیامبر بود، از این رو نمی‌شد که جانشین او هم پیغمبر باشد، چون او خودش خاتم انبیا بود،^۳ اما تعیین سرپرست در آن هنگام برای مسلمانان، امری ضروری و فوری بود. در حالی که خویشاوندان آن حضرت از جمله علی علیه السلام - پسر عمو و دامادش - در صدد تهیه مقدمات کفن و دفن بودند و می‌خواستند ایشان را در همان غرفه‌ای که از دنیا رفته بود، به خاک بسپارند، عده‌ای از اصحاب در فضایی سرپوشیده به نام سقیفه بنی‌ساعده گردهم آمدند تا در این زمینه تصمیم بگیرند. بحث و گفت‌وگو بین

۱. جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ص ۵۲.

۲. پی. ام. هولت و دیگران، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری و دیگران، ج ۱، ص ۱۰۱ تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۴۰، آیه خاتمیت: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.

آنها، اغلب به علت تضادهایی که قبلاً هم گفته شد، گاهی شدت می‌یافت. بحث در آن بود که برای سرپرستی و رهبری مسلمانان، یک نفر از انصار و یک نفر از مهاجرین برگزیده شوند. اگر چنین می‌شد، به زیان اسلام بود. و به همین جهت، جلسه مدتی به سکوت گذشت. پس از آن عمر دست به طرف ابوبکر دراز کرد- این رسمی قدیمی بود که هنگام بستن قرار داد بین طرفین صورت می‌گرفت- و با او بیعت نمود. دیگران که در آن جلسه حضور داشتند، از او پیروی کردند و به ابوبکر دست بیعت دادند. به این ترتیب، او عملاً خلیفه رسول خدا گردید که پایه خلافت از همین جا بنا نهاده شد.^۱

به گفته مادلونگ، شورای سقیفه که بسیار عجولانه، خودسرانه و بدون هیچ گونه هم‌آهنگی با یاران نزدیک و واقعی رسول خدا ﷺ تشکیل گردید، غیر از ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح، هیچ‌یک از اصحاب برجسته حضور نداشتند. این که می‌گویند مهاجرین در آن وقت آمدند و با ابوبکر بیعت کردند، یک پرده‌پوشی دفاعی از جانب عمر بود. در این جلسه، انتخاباتی وجود نداشت، بلکه انتصاب بود.^۲ از آن گذشته، خود عمر شخصاً و بارها نتیجه اجتماع سقیفه را اشتباه، عجولانه و دور از حقیقت می‌دانست و به آن اعتراف داشت؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، مهاجرین برجسته و انصار شایسته که خانواده پیامبر ﷺ را هم شامل می‌شد، حضور نداشتند. و عمر شرکت آنها را در این شورا، خیلی حیاتی می‌دانست و با این کار خود، جامعه را متوجه ساخت که این طور موارد در آینده نباید تکرار گردد. بنابراین، تعیین ابوبکر به عنوان خلیفه در سقیفه، هیچ‌گونه جاهت شرعی، عقلی و عرفی نداشت، بلکه از روی هوا و هوس بود.^۳

پس از رحلت رسول خدا ﷺ اضطراب، نگرانی، دلهره و سردرگمی، سراسر مدینه را فراگرفت و مسلمانان را بر آن داشت که سرپرست خویش را تعیین کنند تا اسلام از خطر نابودی محفوظ بماند. اما از آنجایی که پیامبر اسلام به فرموده خداوند آخرین پیامبر الهی در روی زمین بود، امکان نداشت که جانشین او هم پیغمبر باشد ولی باید کسی از مسلمانان تعیین می‌شد. به همین علت، عده‌ای در فضای سرپوشیده سقیفه تجمع کردند؛ در حالی که علی علیه السلام و برخی از صحابه دیگر در کنار جسد رسول خدا بودند و زمینه تدفین جنازه شریف آن حضرت را فراهم می‌ساختند. جمع سقیفه بدون این که دیگران را در

۱. آ. ج. آربری و دیگران، تاریخ اسلام، ص ۱۰۰-۱۰۲.

۲. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۲.

جریان قرار دهند، به گفت‌وگو و مباحثه پرداختند تا راه چاره‌ای برای جانشین حضرت محمد پیدا کنند. به جهت اختلاف نظرهای مهاجرین و انصار، تصمیم آنان به مشاجرات لفظی انجامید؛ چون نظر انصار این بود که سرپرستی مسلمانان را دو نفر باید عهده‌دار شوند: یکی از مهاجرین و یکی هم از انصار، ولی ابوبکر و عمر با این طرح به شدت مخالف بودند و استدلال کردند که این مسأله، باعث به خطر افتادن اسلام می‌شود. از این رو عمر انصار را به توطئه برای قبضه کردن حکومت متهم کرد و گفت: «شما می‌خواهید با این کار، مهاجرین را از حقشان که خلافت رسول خدا است، محروم کنید.» این حرف عمر قابل بحث، بررسی و تفسیر است؛ زیرا جانشینی پیامبر اعظم ﷺ بدون در نظر داشتن مسأله نبوت که به خود پیامبر اسلام ختم می‌شد، هنوز به وجود نیامده بود، چرا که مردم حتی با کلمه خلیفه و خلافت آشنایی نداشتند. به همین جهت، این تصور که انصار با تجمع خود خلافت را خواستار شده باشند تا مهاجرین را محروم سازند، سخت دشوار است. لذا به حرف عمر نمی‌توان استدلال نمود.^۱

برخی از انصار حاضر در سقیفه، با ابوبکر بیعت کردند. این حرف را ابراهیم نخعی کوفی در پایان روایات خود درباره سقیفه ذکر کرده که پذیرفتنی است؛ زیرا دیگران نیز این حرف را گفته‌اند، اما آنها هنگامی بیعت کردند که عمر با ابوبکر بیعت کرد و بی‌شک آنها به پیروی از او این کار را کردند. هم‌چنین ابراهیم می‌گوید: در همان جلسه سقیفه، عده‌ای نیز گفتند: «ما جز با علی علیه السلام با کسی دیگر بیعت نمی‌کنیم.» از تفاوت حرف‌ها، به دست می‌آید که افراد حاضر در سقیفه، متفق‌الرأی نبودند.^۲ عمر تنها کسی بود که در سقیفه از ابوبکر حمایت کرد و او را به خلافت رسانید و او این طرح را سامان داد و جامه عمل پوشانید و مدینه را تحت تسلط خود درآورد. از این رو، ابوبکر مدیون عمر است.^۳ بنابراین، گفته‌های خاورشناسان نیز درباره شورای سقیفه و انتخاب ابوبکر، بی‌اساس است.

چگونگی انتخاب ابوبکر در سقیفه

همان‌گونه که قبلاً هم گذشت، خاورشناسان برای قضاوت درباره اسلام، قرآن، پیامبر اکرم ﷺ و جانشینی آن حضرت، حتی درباره ائمه، بیشتر به منابع اهل سنت مراجعه کرده

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. آنتونی بلک، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، ترجمه محمدحسین وقار، ص ۲۳، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵؛

جانشینی حضرت محمد، ص ۸۳

و مطالب خود را از آنها استخراج و استنباط نموده، و طبق همان گفته‌ها به قضاوت پرداخته‌اند. منابع شیعی پر از مطالب درباره جانشینی رسول خدا است که با ادله عقلی، شرعی، نقلی و عرفی تطابق دارد. بیشتر غربی‌ها یا به آنها مراجعه نکرده‌اند، و یا اگر هم رجوع داشته‌اند، تعداد محدودی از آنها به منابع ضعیف شیعی مراجعه کرده‌اند. در ادامه، به چگونگی خلافت ابوبکر در آثار خاورشناسان خواهیم پرداخت.

ادله خاورشناسان

۱. امام جماعت بودن ابوبکر

بعضی از خاورشناسان، برای خلافت ابوبکر به این مسأله رو آورده و آن را تنها دلیل محکم برای جانشینی او ذکر کرده‌اند. به گفته آنها، که پیامبر اکرم ﷺ در روزهای پایانی عمر مبارک خود، ابوبکر را یک‌بار جای خود برای اقامه نماز در مسجد مدینه فرستاد. همین امر، سبب گردید که مسلمانان او را به جانشینی حضرت محمد ﷺ انتخاب نمایند. سپس توضیح می‌دهند که این انتخاب، سبب شد که بین مسلمانان، دودستگی و اختلاف‌نظر به وجود آید و سرو صداهایی را به دنبال داشته باشد. سرانجام ابوبکر پس از رحلت رسول خدا ﷺ خلیفه مسلمانان گردید.^۱

بعضی دیگر از خاورشناسان، داستان نماز خواندن ابوبکر به جای رسول خدا ﷺ را از زبان عایشه، این‌گونه آورده‌اند: «وقتی پیامبر خدا بیمار بود، بانگ نماز دادند و فرمودند: "بگوئید ابوبکر با مردم نماز کند." گفتیم: وی نازک‌دل است و تاب ندارد که به جای شما بایستد!» ابن عباس این قضیه را به‌گونه‌ای دیگر نقل می‌کند: پیامبر اعظم ﷺ فرمود: «به عمر بگوئید نماز بخواند!» هنگامی که عمر این حرف را شنید، گفت: «من در حضور ابوبکر از او پیش نمی‌افتم!» لذا ابوبکر به نماز ایستاد. پیام این حرف روشن است: از نظر حضرت محمد ﷺ امامت جماعت دلیلی برای خلافت نبود، بلکه برای او فرقی نمی‌کرد که چه کسی نماز بخواند و امام جماعت چه کسی باشد. دلیل اهل سنت این است که چون ابوبکر به جای رسول خدا ﷺ اقامه جماعت نمود، پس جانشین اوست. این دلیل، کاملاً بی‌پایه است و نمی‌تواند دلیلی بر خلافت باشد.^۲

۱. المعارف، ص ۱۷۰؛ گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۱۵۸، ترجمه حسینی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۵۸.

۲. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۴۴.

را اگر بپذیریم که ابوبکر عهده‌دار امامت جماعت مسلمین در مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه بوده که مدت بسیار کوتاهی این سمت را به عهده داشته، غیر از این، هیچ تدبیری دیگر برای جانشینی او از طرف پیامبر و دیگران اندیشیده نشده بود.^۱

در این که پیامبر اسلام ﷺ در روزهای بیماری خویش چه کسی را به عنوان امام جماعت مسجد در مدینه انتخاب فرمود، بین خاورشناسان هم اختلاف است؛ برای مثال، بعضی از آنها گفته‌اند: علی بن ابی طالب علیه السلام در غیاب پیامبر ﷺ در مسجد نماز می‌خواند. بعضی هم گفته‌اند: ابوبکر به خواندن نماز مشغول بود، لذا او خلیفه شد.^۲ برای تأیید این مطلب، بعضی از اهل سنت گفته‌اند: ما مدعی هستیم که جانشین رسول خدا ﷺ ابوبکر بوده و مسلمانان او را به عنوان امام خود تعیین کرده بودند، آن هم به دلیل این که پیامبر ﷺ او را به عنوان امام جماعت برای نمازگزاران منصوب فرمود، پس از او عمر را به این کار فرمان داد.^۳

دانش‌مندان و تاریخ‌نگاران اهل سنت و برخی از خاورشناسان، به این نکته تکیه کرده‌اند که پیامبر اسلام ﷺ ابوبکر را به جای خود برای امامت جماعت فرستاد. آنها روی این موضوع، بسیار مانور داده و گفته‌اند: پیامبر اسلام هنگامی که از سفر مکه برگشت، ضعیف و ناتوان شده بود. شیوع این خبر موجب بروز شورش‌ها گردید. پیامبران دروغین نیز با استفاده از این فرصت ابراز وجود کردند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا اوایل ژوئن، کارها را خودش اداره می‌کرد، ولی کم‌کم، به دردمس و... دچار شد. به گفته برخی، پیامبر در این هنگام ابوبکر را به جای خود برای اقامه نماز به مسجد می‌فرستاد. چون در هشتم ژوئن رحلت کرد، ابوبکر که به عنوان امام جماعت تعیین شده بود، خلیفه نیز تعیین گردید.^۴

خاورشناسان روز رحلت پیامبر اسلام ﷺ را روزی پراشتهاب، بدفرجام و نامیمون معرفی کرده‌اند؛ زیرا وقتی آن حضرت از سفر حج برگشت، دچار مریضی و کسالت شد و در اثر همین بیماری در هشتم ژوئن ۶۳۲ میلادی (۱۱ قمری)، از دنیا رفت و امت اسلام حاکم، رهبر و فرمانده محبوب خویش را از دست دادند. این مسأله برای مسلمانان گران تمام شد. با رحلت پیامبر اسلام این سؤال پیش آمد که خلیفه او چه کسی باشد و چه کسی

۱. تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۹۷.

۲. ویرژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ص ۴۲۹.

۳. ان.کی. اس. لمیتون، دولت و حکومت در اسلام، ص ۳۰۷.

۴. مونتگمری وات، محمد پیامبر و سیاست‌مدار، ص ۲۸۵، زیر نظر اسماعیل والی‌زاده، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۴۴.

می‌تواند رهبری مسلمانان را پس از ایشان عهده‌دار گردد؟ خلیفه‌ی ایشان بایست کسی می‌بود که تمام ویژگی‌های رسول خدا را جز در مسأله نبوت داشته باشد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۱

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبر است.

جانشین پیامبر، در بقیه امور باید شایستگی و لیاقت را دارا می‌بود؛ به همین سبب، این مسأله پیچیده شد و اختلافات دامنه‌داری را باعث گردید که حتی تاکنون در میان مسلمانان، خون‌ریزی و جنگ‌های تعصب‌آمیز و کورکورانه را باعث شده است.^۲ اختلافات بر سر جانشینی پیامبر خاتم، از همان روزهای آغازین وفات ایشان شروع گردید. فرقه‌های متخاصم پدیدار شدند؛ مهاجرین که همراه پیغمبر ﷺ به مدینه آمده بودند، برخی به دست‌آویز قرابت خونی و سابقه در اسلام، حق جانشینی را ادعا می‌کردند. ولی انصار می‌گفتند: اگر پیامبر اسلام و مهاجرین را پناه نمی‌دادند، دین اسلام در زمان خود آسیب می‌دید و با استدلال خود، حرف‌های مهاجرین را رد می‌کردند. پس از چندی، برخی از این گروه‌ها با یک‌دیگر ائتلاف کردند، تا حزب قدرت‌مند و واحدی را سازمان‌دهی نمایند. و در مقابل، دسته سومی مدعی شدند که حضرت محمد ﷺ عموزاده و شوهر یگانه دختر خود و نخستین گرونده به دین اسلام را به جانشینی خویش تعیین کرده است. آنها احتجاج و استدلال می‌کردند که خدا و پیغمبرش ممکن نیست مسأله‌ای به این مهمی را به خود امت واگذار نمایند. هم‌چنین معتقدند که بعد از علی علیه السلام، جانشینی باید در فرزندان وی ادامه یابد که از نسل فاطمه علیها السلام هستند. دسته اول که از رؤسای قبایل و شیوخ قوم بودند. با ابوبکر ۵۸ ساله که پدرزن رسول خدا بود، بیعت کردند. که این خود یک نوع انتخاب رسمی می‌تواند به حساب آید.^۳

این دیدگاه ادامه یافت و اهل سنت ادعا کردند که ابوبکر، از طریق اجماع به جانشینی پیامبر رسید، ولی شیعیان استدلال می‌کردند که تنها علی علیه السلام به عنوان داماد پیامبر ﷺ

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۲. فیلیپ خوری حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ص ۲۲۳.

۳. همان، ص ۲۲۴.

حق مشروع خلافت و رهبری جامعه اسلامی را دارد، گرچه ادله دیگری نیز برای اثبات این ادعای خود می‌آوردند.^۱

برخی این گروه‌ها را این گونه تقسیم‌بندی کرده‌اند که چون حضرت محمد ﷺ از میان مسلمانان رفت، پیروان آن حضرت دچار آشفتگی و سردرگمی شدند. و از آن طرف ابوبکر که یکی از رهبران جامعه بود، رو به مردم کرده، فریاد زد: «ای مسلمانان، اگر شما حضرت محمد را می‌پرستید، آگاه باشید که حضرت وفات کرده و از میان رفته است؛ اگر خدای یکتا را می‌پرستید، بدانید که او زنده است.»^۲

در میان مریدان پیامبر اعظم ﷺ سه گروه عمده به چشم می‌خوردند:

(الف) خویشاوندان سببی و نسبی پیامبر مثل علی و عباس؛

(ب) آنهایی که در خدمت حضرت بودند و از مکه به مدینه هجرت کردند و زحماتی زیادی را متحمل شدند، بودند. مانند ابوبکر و عمر؛

(ج) بزرگان مدینه و مکه که از نظر فکری، در کنار خاتم‌الانبیا بودند و از رؤسا و صاحبان نفوذ مکه به حساب می‌آمدند که به تازگی دین اسلام را پذیرفته و به پیغمبر ﷺ ایمان آورده بودند. لذا پس از رحلت حضرت، عده‌ای از مریدان و پیروان نزدیک حضرت و برخی از مدعیان رهبری جامعه اسلامی، در جلسه‌ای گرد هم آمدند تا رهبری برای مسلمانان برگزینند. ابوبکر که از گروه دوم و از همان نخستین سال‌های رسالت پیامبر ﷺ در خدمت حضرت بود، به عنوان خلیفه برگزیده شد.^۳

۲. رأی آوردن ابوبکر

دلیل دوم خاورشناسان، این است که رسول خدا در زمان حیات، کسی را به عنوان جانشین خویش تعیین نفرموده، لذا ابوبکر در سقیفه رأی آورد و جانشین گردید.

خاورشناسان فقط منابع اهل سنت را دیده‌اند و از این رو برخی از آنها گفته‌اند: پیغمبر اسلام ﷺ بدون تعیین جانشین رحلت کرد؛ لذا خبر وفات آن حضرت، چنان تشویشی در بین مردم به وجود آورد که حتی جسد مبارک آن حضرت پیش از آن که در خانه مسکونی خود به خاک سپرده شود، یک روز تمام، بر زمین ماند. در این هنگام اعمال نفوذهایی از هرگوشه و کنار، رقابت دیرینه بین مهاجرین و انصار مدینه و نیز بین قبایل خاص و حتی

۱. برومبرک رانیل، تشیع و مقاومت، ص ۶۹

۲. شرق نزدیک در تاریخ، ص ۱۷۹.

۳. آلبرت حورانی، تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۴۵، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴.

بین افراد دوباره ظاهرگشت. به همین جهت، به پیشنهاد عمر، اصحاب حل و عقد، در انتخاب فردی مورد احترام (ابوبکر) توافق کردند. و او از نزدیک‌ترین دوستان پیامبر ﷺ و پدر عایشه، همسر پیامبر بود. لذا او پس از برگزیده شدن، به خود لقب خلیفه رسول‌الله را داد که این سمت تا مدت‌ها ادامه یافت.^۱

مورخان و اندیشه‌وران اهل سنت درباره جانشینی رسول خدا اختلاف نظر دارند. بیشتر آنها معتقدند که پیامبر اسلام ﷺ بدون تعیین جانشین برای خود، از دنیا رفت و بدین جهت، جماعتی از مسلمانان در شورای سقیفه، ابوبکر را به عنوان خلیفه ایشان تعیین کردند، ولی تعداد اندکی از آنها مثل حسن بصری، ابن حزم و ابن تیمیه، ادعا می‌کنند که حضرت محمد ﷺ ابوبکر را به جانشینی خود انتخاب کرده بود. اگر چنین باشد، پس جلسه سقیفه مشروعیت نداشته، زیرا ابوبکر از قبل تعیین شده بود. شواهدی قوی در دست است که این دیدگاه بعداً در دوران خلافت ابوبکر حمایت شد و تنها عمر اصرار داشت که پیامبر بدون معرفی جانشین، رحلت کرده است.^۲

بر همین اساس، برخی از خاورشناسان نیز قضیه خلافت رسول خدا ﷺ را چنین بیان کرده‌اند: پیامبر اسلام در ذی‌الحجه سال ۶۳۲ میلادی، (۱۱ق)، برای زیارت خانه خدا عازم مکه شد. این عمل پیش از اسلام نیز وجود داشت، ولی به شیوه دیگر بود که پس از طلوع اسلام، به کمیت و کیفیت آن افزوده شد. لذا حضرت پس از بازگشت از خانه خدا به مدینه، بیمار شدند و از آغاز ماه ربیع‌الاول در خانه عایشه اقامت گزیدند و در سال ۱۱ قمری، (۸ ژوئن ۶۳۲م)، به دیار باقی شتافتند. حضرت هنگام بیماری، به ابوبکر دستور دادند که به مسجد رفته، اقامه نماز جماعت نماید، اما ترتیبی برای جانشینی پیامبر اعظم ﷺ سنجیده نشده بود. و به همین دلیل، مدت کوتاهی چنین به نظر می‌رسید که دولت اسلامی در حال از هم پاشیدن است. ولی با اقدام جسورانه عمر که ابوبکر را به جانشینی پیغمبر برگزید، از این کار جلوگیری شد و حکومت اسلامی دوام یافت.^۳

۳. کهنلت ابوبکر

دلیلی دیگر برتری ابوبکر نسبت به علی علیه السلام و دیگر خلفا، کهن سال بودن وی ذکر شده است. واز این رو، برای جانشینی پیامبر مناسب‌ترین فرد به حساب آمد و به این سمت انتخاب شد. این دلیل نیز مخدوش است؛ زیرا مسن بودن دلیل بر افضلیت و لیاقت نمی‌شود.

۱. برتولد اشپولر، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، ص ۴۴، تهران، انتشارات سپهر، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۲. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۸۱.

۳. تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۹۷، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.

گرچه ابوبکر به خلافت و رهبری مسلمانان برگزیده شد، او هم وجه پیامبری نداشت، بلکه صرفاً به سبب شیخیت خود انتخاب شد و کارش هم حل اختلافات بود.^۱ احتمال بسیار قوی وجود داشت بر این که پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ نتیجه زحمات ۲۳ ساله ایشان که همان وحدت سیاسی و روحانی مسلمانان و مخصوصاً اعراب شبه جزیره عربستان بود، بر باد رود؛ چون انتشار خبر درگذشت ایشان، هرج و مرجی را در مدینه و حوالی آن ایجاد کرد که به سبب آن، حتی جنازه آن حضرت یک روز در خانه باقی ماند و عده محدودی در اطراف جنازه بودند و دفن ایشان را در روز دوم انجام دادند. از همین جا بود که تمام رقابت‌های سیاسی و اختلافات قبیلگی و سلیقه‌ای که پیامبر اعظم ﷺ از آنها بیم داشتند و در زمان حیاتشان به احترام ایشان ساکت مانده بود، دوباره بروز کرد؛ زیرا هنوز عده‌ای به دین اسلام، به دیده تردید می‌نگریستند و ایمان راسخی پیدا نکرده بودند. و از طرفی انصار، می‌خواستند از این قضیه به وجود آمده، به نفع خویش بهره برداری کنند و خود را از شر مهاجرین خلاص نمایند و اختیار شهر خود را خودشان به دست گیرند.

از طرف دیگر، علی علیه السلام که از جهات مختلف به رسول خدا ﷺ نزدیک‌تر از همه بود، ادعای جانشینی داشت. انصار هم تمایل داشتند که این خلافت نصیب رهبر آنان سعد بن عباده شود، ولی نه علی علیه السلام و نه انصار، هیچ کدام آن قدر توان و نفوذ نداشتند که بتوانند این مقام را تصاحب نمایند؛ زیرا عده‌ای دیگر می‌خواستند ابوبکر را خلیفه رسول خدا ﷺ نمایند. عمر، ابوعبیده جراح و برخی افراد دیگر که طرفدار ابوبکر بودند، موفق شدند که او را به جانشینی پیامبر انتخاب نمایند و انصار نیز نتوانستند از قبول این کار استنکاف ورزند، چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودند.^۲

۴. فقدان فرزند پسر برای پیامبر

برخی گفته‌اند چون از پیامبر فرزند پسر نماند و کسی دیگر نمی‌توانست جای او را بگیرد، بنابراین خلیفه باید انتخابی باشد، در حالی که این دلیل را خود ابوبکر و عمر بعداً زیر پا گذاشتند.

۱. تاریخ جوامع اسلامی، ص ۷۸.

۲. بروکلیمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزایری، ص ۶۶ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۶.

در جلسه سقیفه، به همگان فهمانده شد که غیر از قبیله قریش، بقیه قبایل حق خلافت و رهبری ندارند.^۱ برخی از خاورشناسان، کاسه از آش داغ‌تر شده و ادعایی بی دلیل کرده‌اند مبنی بر این‌که: بعد از وفات پیغمبر اسلام ﷺ به علت از بین رفتن قبایل همسایه، اعراب مالک قلمرویی وسیع و ثروت‌مند گردیدند، لذا کشمکش‌ها بر سر حکومت یافتن بر آن آغاز شد و موضع تعیین جانشینی قانونی پیغمبر اسلام پیش آمد. چون پسران حضرت در کودکی و دو تا از برادرزاده‌گانش نیز در جنگ‌ها کشته شده بودند، ابوبکر را به جانشینی خود برگزیدند، در حالی که او مردی کهن‌سال بود و بیش از دوسال، خلافت و رهبری جامعه مسلمانان را عهده‌دار نگردید.^۲

در این جا بد نیست تا با نظر یکی دیگر از خاورشناسان آشنا شویم: تا آن جایی که قرآن افکار حضرت محمد ﷺ را بیان می‌کند، روشن است که او در نظر نداشت ابوبکر جانشین طبیعی او باشد و نه به انجام دادن این کار رضایت داشت.^۳ چون شیعیان به فرق مختلفی تقسیم شدند؛ از جمله فرقه زیدیه و بیشتر آنها (به جز جارودیه که خلافت سه خلیفه اول را قبول ندارد)، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را پذیرفتند. دلیلی که آنها بر خلافت آن سه خلیفه آوردند، این بود که می‌گفتند: چون علی بن ابی‌طالب که افضل مردم بعد از پیامبر اعظم و کسی است که از همه بیشتر صلاحیت امامت و خلافت را داراست، با آن سه نفر بیعت کرده، ما به پیروی از امام خود، خلافت آنها را قبول داریم.^۴

پیامبر اسلام ناگهانی و بدون این که جانشینی برای خود برگزیند از دنیا رفت، لذا پیروان او مجبور شدند که خود در این باره تصمیم گیرند و معلوم نمایند که چه کسی باید بر مسند خلافت بنشیند. بدین سبب، بر سر این امر اختلاف پیش آمد. برخی گفتند: مسأله خلافت موروثی باشد و بعضی هم گفتند که خلیفه باید از میان اصلح امت انتخاب شود؛ برخی نیز به‌طور مستقیم گفتند که علی علیه السلام باید خلیفه باشد؛ چون او نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا بود. عده‌ای هم چنین نظر داشتند که خلیفه از طایفه بنی‌امیه باشد. اما سرانجام گروه هوادار ابوبکر، او را به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزیدند. و استدلال آنها نیز

۱. مونتگمری وات، تاریخ اسلام، ص ۱۰۲.

۲. رالف لنتون، سیرت‌مدن، ترجمه پرویز مرزبان، ص ۴۸۹، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۳. جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۳۲.

۴. آن. کی. اس. لمبتون، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه دکتر محمدمهدی فقیهی، ص ۱۰۴، تهران، شفیعی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

همان پیش‌نمازی ابوبکر به جای پیامبر بود که این قضیه، هیچ ربطی به خلافت ندارد؛ زیرا هر کس که پیش‌نماز شد، نمی‌تواند خلیفه و رهبر هم باشد.^۱

كان ابوبکر و عمر یعلمان انهما لم یتولیا الخلافة بفضل حق شرعی، بل من طریق الاغتصاب و هما لم یستطیعا ان یسبغا علی ریاستهما التی كانت غیر شرعیة فی اول الامر.^۲

ابوبکر و عمر می‌دانستند که خلافت را به جهت صلاحیت و شایستگی‌شان تصاحب نکرده‌اند، بلکه از راه غصب به این سمت رسیده‌اند. به همین علت، آن دو نفر قدرت نداشتند که خلافت غیر شرعی خود را در مراحل اولیه به اثبات رسانند و همه را راضی نمایند.

تقریباً پیروان همه ادیان، به شاخه‌های گوناگون و فرقه‌های متضاد و متخاصم تقسیم شدند و پیروان دین اسلام نیز از این قاعده مستثنا نبودند. آنان نیز پس از درگذشت پیامبرشان به دوشاخه اصلی و مهم (به‌نام شیعه و سنی) تقسیم شدند که به ریشه اختلاف و انقسام آنها برمی‌گردد که همان رهبری مسلمانان و جانشینی پیامبر اعظم ﷺ بود و چون ابوبکر با رأی اکثریت انتخاب شد، دیگران با او بیعت نمودند. لذا او خلیفه رسول خدا ﷺ شد.^۳

برخی از صحابه (ابوبکر و یاران او) که در فکر جانشینی رسول خدا و کسب قدرت و مقام تحت عنوان خلافت پیامبر بودند، بلافاصله بعد از درگذشت پیامبرشان، در حالی که جنازه آن حضرت بدون کفن و دفن بر زمین مانده بود، در سقیفه جمع شدند و به گروه‌های رقیب تقسیم گشتند، در حالی که چند ساعت قبل، برادر و هم‌سنگر هم بودند. مهاجرین حاضر در جلسه، ادعای ابوبکر را برای جانشینی قبول داشتند؛ چون او را نزدیک‌ترین یار پیامبر در طول مأموریت آن حضرت یافته بودند. اما انصار سعدبن‌عباده خزرجی را قبول داشتند و می‌گفتند: او باید خلیفه تعیین گردد. از طرفی هم اقوام نزدیک علی علیه السلام (بنی‌هاشم) و شیعیان، عقیده داشتند که خلافت حق مسلم اوست و او باید به جانشینی پیامبر معرفی شود. با بحث‌های طولانی در سقیفه، ابوبکر پیروز میدان شد و لباس خلافت را بر تن نمود و بر اریکه قدرت تکیه زد و رقبای خود را عملاً از قدرت و صحنه کنار زد.^۴

۱. ریچارد بوش، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۷۲۵ و ۷۴۰.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. کارن آرمسترانگ، خداشناسی از ابراهیم تا کنون، ص ۱۸۶.

۴. همو، زندگی‌نامه پیامبر اسلام محمد ﷺ، ص ۳۵۲.

بعضی از خاورشناسان، دلیل به خلافت رسیدن ابوبکر را علاوه بر امام جماعتی او در مسجد مدینه، کهن سالی او می‌دانند که مورد پذیرش اکثر اصحاب قرار گرفت.^۱ چون اسلام دین مهر و محبت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرموده خداوند «رحمة للعالمین» است، لذا عده‌ای از مردم اظهار می‌داشتند که ما مسلمان هستیم و در حالی که آنها به همان کیش سابق خود عمل می‌کردند. و به همین جهت، پس از درگذشت رسول خدا، بیشتر آنها باطن خود را آشکار کردند و به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم شدند. هر گروه می‌خواستند رهبری مسلمانان از آن آنها شود. در نتیجه، گروهی که در سقیفه جمع شده بودند، برنده اصلی این اختلاف شدند و ابوبکر را به جانشینی رسول اعظم صلی الله علیه و آله برگزیدند.^۲ عده‌ای از اصحاب رسول خدا به حمایت از علی علیه السلام پرداختند و گفتند: پیامبر خدا پسرعمو و داماد خود را جانشین فرموده که از نخستین ایمان آورندگان است، اما حرف آنها به جایی نرسید.^۳

هالم نیز می‌گوید: بحث‌های داغ و طولانی در سقیفه در گرفت، گرچه در بیرون خیلی ظاهر و آشکار نگردید بی‌شک سه گروه عمده در آن جا حضور داشتند. طرفداران علی علیه السلام، ابوبکر و سعد بن عباده. طرفداران ابوبکر غالب شدند و رأی و نظر خود را به طرفداران علی علیه السلام و سعد بن عباده قبولانند و این دو گروه نتوانستند فرد مورد نظر خود را به عنوان خلیفه برگزینند.^۴

این مسأله که حق کیست و باطل کدام طرف است، در قضیه جانشینی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله موضوعی قدیمی است که به صدر اسلام بر می‌گردد و قرن‌هاست که در افکار و اندیشه مسلمانان جای گرفته است. اهل سنت ابوبکر را تنها خلیفه برحق و اولین خلیفه می‌دانند و می‌گویند: او افضل مردم بعد از پیامبر خدا در میان صحابه به شمار می‌آمد هرچند رسول خدا او را به جانشینی خود معرفی نفرموده بود، اما انتخاب او برای امامت در مسجد، دلیلی بر اولویت او بود و انتخاب او از طرف بعضی اصحاب، مورد پسند و رضایت خداوند بوده است.^۵

۱. محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ص ۴۲۱.

۲. همان، ص ۲۲۳.

۳. همان، ص ۲۲۴.

۴. هاینس هالم، تشیخ، ص ۲۵.

۵. جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۳.

ابوبکر که به صدیق ملقب بود، اولین خلیفه مسلمانان بعد از پیامبر اکرم به‌شمار می‌رفت که عده‌ای در سقیفه انتخابش کردند.^۱

۵. رو آوردن به احتمالات

بعضی از خاورشناسان درباره خلافت ابوبکر، بدون هیچ دلیل و مدرک قطعی، به احتمال رو آورده و ابراز عقیده کرده‌اند. برای مثال، کایتانی می‌گوید:

اگر محمد برای خود جانشین انتخاب می‌کرد، به احتمال زیاد ابوبکر را برای این کار برمی‌گزید.

و نیز او می‌گوید:

اگر پیامبر اسلام می‌توانست برای خود خلیفه و جانشین انتخاب نماید، احتمالاً ابوبکر را بر هرکسی دیگر ترجیح می‌داد.^۲

و هم چنین وات می‌گوید:

مسلماناً پیش از آن که پیامبر خدا مکه را به عزم مدینه ترک کند، ابوبکر موقعیت قائم‌مقامی و مشاورت خود را نسبت به آن حضرت تثبیت کرده بود و این مقام را تا زمان رحلت آن حضرت حفظ کرد و از این رو، سعی او برای رسیدن به خلافت روشن بود.^۳

فلیپ حتی نیز می‌گوید:

پیامبر اعظم ﷺ پدرزن خود ابوبکر را که مرد کهن‌سالی بود و بیش از دو سال خلافت هم نکرد، او را جانشین خود معین کرده بود.^۴

یکی از مشکلات عمده که در جامعه رخ می‌دهد، از میان رفتن رهبر و پیشوای آن است، به خصوص اگر فقدان آن ناگهانی باشد. با رفتن پیامبر اسلام از میان مسلمانان، حالت عجیبی در بین آنها به وجود آمد. سردرگمی و نبود جانشین برای آن حضرت در آن حالت بحرانی، اصحاب آن حضرت را مضطرب ساخت. بعضی از صحابه، با این خلأ پیش

۱. آنه ماری شیمل، محمد رسول خدا، ترجمه حسن لاهوتی، ص ۲۶، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۲. جانشینی حضرت محمد ﷺ، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. نک: شرق نزدیک در تاریخ، ص ۴۸۹.

آمده، احساس کردند که باید کسی را به جانشینی پیامبر اکرم برگزینند. از آن جایی که حضرت آخرین پیام‌آور الهی بر روی زمین بود، نمی‌شد که خلیفه ایشان هم پیامبر باشد. از طرفی هم بستگان درجه اول آن حضرت، از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام در حالی که در کنار جسد آن بزرگوار بودند و مقدمات تدفین را فراهم می‌ساختند، جمعی از صحابه رسول خدا در سقیفه گرد هم آمدند تا درباره جانشینی آن حضرت تصمیم بگیرند. بحث و گفت‌وگو بین آنها شروع گردید و به خشونت کشیده شد؛ زیرا برخی از مهاجرین می‌گفتند: رهبر باید از ما باشد و انصار می‌گفتند: خلیفه باید از ما باشد. عده‌ای هم می‌گفتند. این کار پی‌آمد ناگوار برای مردم و مسلمانان داشت؛ زیرا تفرقه و اختلاف را باعث می‌گردید. عمر پس از یک وقفه کوتاه، دست خود را به طرف ابوبکر به عنوان خلیفه و بیعت با او دراز کرد و بدین ترتیب ابوبکر، جانشین رسول اکرم گردید و بنیان خلافت اسلامی ریخته شد. پس از بیعت عمر، دیگران نیز به او تاسی نموده، با ابوبکر بیعت کردند. این گونه ابوبکر خلیفه گردید.^۱

در هنگامی که رسول خدا بیمار بود، فقط ابوبکر وظیفه داشت که به جای او اقامه نماز نماید و تدبیری دیگری برای جانشینی ایشان اندیشیده نشده بود. لذا پس از درگذشت حضرت، به نظر می‌رسید که حکومت نوپای اسلام به نام حکومت اسلامی، در آستانه فروپاشی قرار گرفته است، ولی با رفتار عمر، از این کار جلوگیری شد و کار او بیعت با ابوبکر بود.^۲ در بین مسلمانان، تنها کسی که با خداوند ارتباط مستقیم داشت و بر او وحی نازل می‌شد، شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که پس از درگذشت او، وحی الهی نیز قطع گردید و دیگر هیچ‌یک از صحابه، چنین ادعایی نداشتند، مگر بعضی از تازه مسلمان‌ها که ادعای نبوت نمودند. آنان به جهت این که خود را از قید اسلام برهانند و به آیین خود برگردند، این حرف‌ها را می‌زدند. لذا آنها به پیامبران دروغین معروف شدند. از طرف دیگر، فرزندان پسری پیامبر اسلام در طفولیت در گذشته بودند؛ و به همین علت، بین انصار و مهاجرین مکه بر سر خلافت اختلاف افتاد، ولی ابوبکر که از مهاجرین بود، خلیفه شد و انصار نتوانستند نامزد خود را برای تصدی خلافت به مهاجرین بقبولانند.^۳

وقتی عده‌ای ابوبکر را در سقیفه به خلافت تعیین می‌کردند، حضرت علی علیه السلام و برخی دیگر، در فکر تدفین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گفته‌اند که علی علیه السلام پس از شش ماه بیعت

۱. تاریخ اسلام کمبریج، ص ۱۰۱.

۲. همان، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۱، ۹۷.

۳. تشیع؛ ص ۲۶.

کرد.^۱ بعد از این که رسول خدا رحلت کرد، مسلمانان نمی‌دانستند که نظر پیامبرشان درباره فرمان‌روایی مسلمانان پس از خود چه بوده است. مسأله جانشینی آن حضرت، مشکلی بود که دامن‌گیر مسلمانان گردید و آنها نمی‌توانستند کسی را که ادامه‌دهنده راه پیامبر باشد، انتخاب کنند. لذا مسأله جانشینی پیامبر خدا ﷺ از همان آغاز با اختلاف شروع شد؛ زیرا یاران علی علیه السلام از چگونگی انتخاب ابوبکر و بلکه هر سه خلیفه اول، به علت مراعات نکردن حق علی علیه السلام ناراضی بودند؛ زیرا آنها می‌گفتند: علی علیه السلام باید خلیفه تعیین می‌شد، نه فرد دیگر؛ زیرا وقتی پسرعمو، داماد و فامیل نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله باشد او ترجیح دارد نه فرد دیگر و از هر جهت حق با علی علیه السلام است و این حق را دیگران به هر طریقی که بود، غصب کردند.^۲ دیدگاه این خاورشناس درباره امام علی بسیار سطحی است؛ زیرا به آن حضرت، تنها از زاویه روابط خویشاوندی نگریسته و داماد بودن و یا در کنار پیامبر بودن را دلیل آورده، درحالی که امام علی علاوه بر نزدیکی از نظر فامیلی و...، شایستگی‌های منحصر به فردی داشت که دیگر صحابه از آن محروم بودند.

شواهد و مدارک معتبری در دست است که ابوسفیان، فوراً بعد از این که شنید ابوبکر در شورای سقیفه به عنوان خلیفه تعیین شده است، پیشنهاد و حمایت خود را برای مخالفت با این تصمیم با علی علیه السلام در میان گذاشت؛ زیرا علی علیه السلام در نامه خود به معاویه، هنگامی که او در شام حکومت می‌کرد، از پیشنهاد پدرش یاد کرد و تصریح فرمود که پیشنهاد پدر او را از بیم پراکندگی امت مسلمان نپذیرفت؛ چون مردم آن زمان به دوران جاهلیت نزدیک‌تر بودند و خیلی از تازه‌مسلمانان، قصد برگشتن از دین را داشتند، حتی خطر مرتد شدن آنان وجود داشت و پیامبران دروغین ظاهر شده بودند. ایشان برای این که جنگ از سر گرفته نشود، اتحاد مسلمانان حفظ شود و امت اسلامی از هم نپاشد، از حق خود گذشتند.^۳ پیامبران دروغین، در پی فرصت مناسب بودند تا از خلأ رهبری دینی، استفاده کنند و به اهداف پلید خود جامه عمل بپوشانند.

نتیجه‌ای که از بحث چگونگی انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در آثار خاورشناسان به دست می‌آید، این است که عده‌ای زیادی از آنها مثل اهل سنت معتقدند که حضرت در حال حیات خود، جانشین تعیین نکرده بود. لذا برخی از صحابه در سقیفه جمع شدند و ابوبکر را به جانشینی او برگزیدند.

۱. محمود تقی‌زاده و دیگران، تصویر امامان شیعه، به نقل از دائرة المعارف اسلامی، ص ۲۱.

۲. گل‌زیهر، درس‌هایی درباره اسلام، ج ۲، ۴۳۹.

۳. جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۶۴.

عده‌ای دیگر قائلند که ابوبکر و یاران او در سقیفه، اراده خود را به زور بر دیگران تحمیل نمودند و ابوبکر به عنوان خلیفه معرفی شد، در حالی که از بزرگان مهاجر و انصار، تعداد اندکی در آن جا حضور داشتند، بنابراین، این خلافت مشروعیت ندارد.

برای روشن شدن بحث، به مواردی اشاره می‌شود:

الف) پیامبر اکرم در زمان حیات، امام علی را جانشین خود معرفی فرمود و در چند جا او را به عنوان خلیفه پس از خود منصوب کردند؛ و از جمله در غدیر خم.

ب) خاورشناسان علت به خلافت رسیدن ابوبکر را بیشتر دو چیز بیان کرده‌اند: یکی این که او هنگام بیماری رسول اکرم ﷺ پیش‌نماز شده، دیگر این که کهن‌سال‌تر از بقیه صحابه بود. این ادله منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا بعضی از همان خاورشناسان - همان‌گونه که در متن آمده - گفته‌اند: در این که چه کسی جای پیامبر نماز خوانده، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی علی علیه السلام را گفته‌اند و بعضی هم ابوبکر را و کهن‌سال بودن، نمی‌تواند دلیل بر جانشین شدن او شود. اگر سن و سال دلیل بر شایستگی احراز مقام خلافت است، پس پدرش که کهن‌سال‌تر از او بود باید خلیفه می‌شد و یا افراد دیگر از صحابه باید خلیفه می‌شدند.

از این مطالب به دست می‌آید که مخالفان امام علی علیه السلام نمی‌خواستند او به حق خود برسد، لذا از هر طریقی، سعی کردند تا او به خلافت نرسد. ایشان را حتی در جلسه سقیفه هم خبر نکردند. نه تنها ایشان که هیچ کسی از بنی‌هاشم در آن شورا حضور نداشتند. اگر امام علی علیه السلام در شورای سقیفه حضور می‌یافت، شکلی تشریفاتی داشت و بی‌تردید برگ برنده در دست آن حضرت؛ زیرا تنها ایشان شایستگی‌های لازم را در امر جانشینی داشتند.

انتخاب خلفای دیگر از نظر خاورشناسان

رسول خدا در سال هشتم هجرت، همراه کاروانی از مسلمانان، مدینه را به قصد زیارت خانه خدا ترک کردند، هنگامی که کاروان پیامبر خدا به سرزمین حدیبیه رسید، کفار به خاطر ترسی که از مسلمین داشتند، راه را بر آنان بستند. لذا حضرت محمد ﷺ به عمر دستور داد که باید به عنوان میانجی، نزد قریش رفته، آنها را از هدف آمدن مسلمانان باخبر سازد. وقتی عمر از این دستور سرپیچی کرد، آن حضرت عثمان را فرستاد که سرانجام به صلح حدیبیه انجامید.

صلح حدیبیه، خارج از ظرفیت درک عمر و افرادی مانند او بود. لذا عمر دنبال ابوبکر رفت و به او گفت: «مگر نه این که ما، یکتاپرست و آنها بت‌پرست هستند؟ پس چرا ما با

آن چه مخالف دینمان هست، موافقت کنیم؟» و این جمله را نیز گفت: «ما شککت فی رسالتہ قط مثل یوم الحدیبیہ.» ابوبکر هم گفت: «من به لرزه افتاده‌ام، ولی هنوز به پیامبر ایمان دارم.» عمر گفت: «اگر صد نفر همراه پیدا کنم؛ بی شک از امت جدا خواهم شد!» اما آینده نشان داد که پیامبر اسلام از آنان بسیار دوراندیش تر بود!^۱

پس از این که مدت صلح حدیبیه به پایان رسید، عمر باز هم در مقابل پیامبر اعظم ﷺ ایستاد و گفت: «آیا تو پیامبر خدا نیستی؟ آیا تو چند روز قبل به مسلمانان وعده ندادی که کعبه را زیارت خواهید کرد؟» پیامبر اسلام در جواب فرمود: «من قول دادم ولی نگفتم که این کار حتماً امسال انجام خواهد شد.»^۲ این مطلب آورده شد تا نشان داده شود که عمر و برخی از صحابه، در مقابل شخص پیامبر نیز ایستادگی می کردند و از حضرت پیروی نمی نمودند، تا چه رسد پس از وفات آن حضرت، به دستورهایش عمل کنند.

خلافت عمر

همان گونه که ذکر شد، وقتی ابوبکر در بستر بیماری قرار گرفت؛ عمر را جانشین خود تعیین کرد، بدون این که اصحاب دیگر را در جریان قرار دهد (به استثنای چند نفر). لذا عمر در سال ۱۳ قمری، عهده دار خلافت مسلمین گردید.

او در طول دوران حکومت، تبعیض های زیادی را به مسلمانان روا داشت. لذا مخالفت ها علیه خلیفه شدت گرفت. اشراف قریش در مکه و مدینه، از سیاست های نادرست او به خشم آمدند، نظامیان تازه مسلمان سهم خود را می خواستند و در پی قدرت بودند، میان افراد و گروه های گوناگون اختلاف منافع شدیدی بروز کرده بود.^۳ سرانجام عمر به دست ابولؤلؤ غلام مغیره بن شعبه زخمی شد و پس از چند روز درگذشت. درباره سن او اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی ۵۳ سال دانسته و بعضی ۵۵، ۶۱، ۶۳ سال هم گفته اند. و جنازه او را در کنار قبر ابوبکر دفن کردند.^۴

خلافت عثمان

عمر در لحظه های آخر زندگی، نگران جانشین خود بود. لذا شورایی مرکب از شش نفر را که همه قریشی بودند، مأمور کرد تا جانشین برای او تعیین کنند. علی ؑ و عثمان، دو

۱. کارن آرمسترانگ، زندگی نامه پیامبر اسلام حضرت محمد، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۳۰۱.

۳. ایرام لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۱۰۲.

۴. تاریخ طبری، ص ۲۰۲۹.

تن از محبوب‌ترین نامزدها بودند. سرانجام عثمان به عنوان خلیفه برگزیده شد؛ زیرا او ادامه‌دهنده راه دو خلیفه‌ای قبلی بود ولی امام علی علیه السلام که شخصی متقی بود و بعضی از تدابیر اتخاذ شده دو خلیفه قبلی را با قرآن و سنت رسول خدا منطبق نمی‌دانست، لذا به خلافت برگزیده نشد؛ چون امکان داشت پس از انتخاب شدن، یک سری تغییراتی به وجود آورد که منافع عده‌ای را به خطر اندازد.^۱

چون عده‌ای از اعضای شورای عمر، از عدالت علی علیه السلام می‌ترسیدند، شورای مذکور نظر مساعدی به ایشان نداشتند، ولی هنگامی که عثمان به خلافت برگزیده شد، به جهت اعمال او، کم‌کم مخالفت‌ها با او شدت گرفت تا در اثر حادثه و درگیری که اطرافیان خود عثمان رهبری می‌کردند کشته شد.^۲ عمر را فردی خارجی کشت، ولی عثمان به دست هم‌کیشان خود کشته شد که در میانشان یکی از پسران ابوبکر نیز حضور داشت.

به گفته هاینس هالم، حضرت علی علیه السلام مجبور شد که در شورای شش نفره عمر شرکت نماید تا عثمان به خلافت برسد، در حالی که چنین هیأت و جمعی، مشروع و قانونی نبود.^۳ آرلانی نیز می‌گوید: عمر در تعیین جانشین خود، کار را به گروهی شش نفره واگذار کرد. علی علیه السلام از اول متوجه شد که وقتی عبدالرحمان بن عوف حرف آخر را بزند، او به خلافت برگزیده نخواهد شد؛ زیرا نامزدی عثمان برای خلافت قبلاً حتمی شده بود؛ به دلیل این که عثمان دوست صمیمی و قدیمی عوف و داماد او بود. و سعد بن ابی وقاص هم پسرعم عوف به‌شمار می‌رفت. این شورا قبلاً افرادی را غریب کرده بودند، لذا از علی علیه السلام سؤال کردند: «آیا شما طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره دو خلیفه اول حکومت می‌کنید؟» حضرت فرمود: «کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بلی، اما سیره دو خلیفه نه»، وقتی این سؤال از عثمان شد، وی جواب داد: «بلی با دل و جان عمل می‌کنم» و عبدالرحمان او را خلیفه اعلام کرد.^۴

به اعتقاد هالم، عثمان با انتصاب خویشاوندان و حامیان خود در منصب‌های مهم حکومتی و حمایت از آنان و عنایت و توجه به آنها باعث شد تا بخش‌های زیادی از قلمرو حکومت اسلامی زیر نفوذ و قبيله عثمان قرار گیرند، و اشراف مکه که روزگاری پیامبر

۱. تاریخ اسلام کمبریج، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۱۶.

۳. تشیع، ص ۱۱۱.

۴. نخستین اندیشه‌های شیعی تعالیم امام محمد باقر علیه السلام، ص ۳۴.

اعظم عليه السلام را دشمن می دانستند، در دوره عثمان، نفوذ چشم گیری یافتند. لذا ناراضیان حکومتی به وجود آمدند و در نتیجه، خلیفه قوم پرست به دست آنان کشته شد.^۱ لاییدوس نیز می گوید: پس از عمر، عثمان خلیفه شد. وی سیاستی مخالف سیاست عمر را در پیش گرفت، در حالی که در جلسه شورای شش نفره عمر، گفته بود که طبق سیره خلفای قبلی رفتار می کند ولی در عمل، نشان داد که پای بند حرف خود نیست. لذا با کارهای ناروا شورش مردم و مرگ خویش را باعث گردید.^۲

فلما تولى عثمان وصل الاميون الى الخلافة بالفعل، لان سياست عثمان كانت رياست بيته، فاتخذ ابن عمه مروان بن حكم كاتبا له فى المدينة، و ترك له الامر، فملا مروان كل مناصب الولاية باهل قرابة...^۳

از گفته های ولهاوزن درباره عثمان، نتیجه می گیریم که او در اثر بی لیاقتی در حکومت و سپردن مناصب مشاغل به اقوام خود، انحراف در دین را باعث گردید. لذا مسلمانان علیه او به شورش دست زدند تا در اثر آن کشته شد. و پس از او علی عليه السلام به خلافت رسید. مخالفان حضرت خیلی زود جنگ های تحمیلی را علیه ایشان به راه انداختند؛ زیرا پس از رحلت رسول اکرم روی کردهای فکری و اجتماعی فراوانی به وجود آمد و مردم به رفتار و عمل کرد خلفاء و به ویژه عمل کرد عثمان خو گرفته و با وجود حکومت کذایی او، به آن عادت کرده بودند و سران دنیاگرا و فرصت طلب، میدان را برای رسیدن به امیال شخصی خود مناسب می دیدند و هر چه می خواستند در اختیارشان بود. ولی زمانی که امام علی به خلافت رسید، تحول چشم گیری در حوزه های اقتصاد، مصرف بیت المال، روابط اجتماعی و مقررات گزایی به وجود آمد که دست بسیاری را بست. و از این رو، قدرت طلبان به سبب به خطر افتادن منافعشان، علیه حکومت عادلانه امام علی قیام کردند.

خلافت امام علی عليه السلام

برخی از خاورشناسان، قتل خلیفه سوم و چگونگی انتخاب شدن امام علی عليه السلام را به عنوان خلیفه پس از او، این گونه شرح داده اند: پس از این که عثمانی به دست شورشیان ناراضی کشته شد. آنها با هم پیمانان مدنی خود بر مرکز خلافت مسلط شدند. علی عليه السلام و

۱. تشیع، ص ۲۷.

۲. ایرام لاییدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۱۰۲.

۳. یولیوس ولهاوزن، تاریخ الدولة العربیه، ص ۳۹، حسن مونس، القاهره، ۱۹۵۸م.

طلحه، دو نامزد بالقوه جانشینی بودند. مصریان که عامل اصلی شورش بودند، از طلحه حمایت می‌کردند؛ زیرا مشاور آنان بود و کلید بیت‌المال را در اختیار داشت، ولی کوفیان و بیشتر انصار، به علی علیه السلام گرایش داشتند؛ زیرا ایشان از توسل به خشونت پرهیز می‌کرد و این کار را از اطرافیان خود نیز می‌خواست؛ ولی خیلی زود، علی علیه السلام بر طلحه و طرفدارانش برتری یافت و به عنوان خلیفه تعیین شد.^۱

علی علیه السلام وقتی خبر کشته شدن عثمان را دریافت کرد، همراه فرزندش محمد حنفیه در مسجد بود. هنگامی که به طرف خانه حرکت کرد، عده‌ای در بین راه از او خواستند که بیعت آنها را بپذیرد. حضرت قبول نکرد و وقتی اصرار را دید، آنها فرمود: «هرگونه بیعت باید در مسجد و در حضور همگان صورت گیرد.» این کار در روز شنبه انجام گرفت که حتی طلحه و زبیر حضور داشتند. اگر چه طلحه خودش آرزوی خلافت را در سر می‌پروراند و از جمله کسانی بود که بیش از دیگران در تحریک شورشیان و حرکت آنها به سوی خانه عثمان می‌کوشید، پس از این که علی علیه السلام به خلافت رسید، خیلی زود ایشان را رها کرد و به سوی مکه رفت که عایشه نیز آن جا بود. آنها مردم را علیه امام علی تحریک کردند و جنگ جمل را به راه انداختند.^۲

وقایعی پس از قتل عثمان

پس از این که عثمان به دست شورشیان ناراضی در سال ۶۵۶ میلادی (۳۶ ق) کشته شد، چرخشی به وجود آمد که ظاهراً به نفع علی علیه السلام تمام شد؛ زیرا بعد از عثمان، ایشان سمت خلافت اسلامی را بر عهده گرفت، ولی با سه قدرت و سه گروه و سه نوع تفکر رو به رو شد:

الف) عایشه و طرفدارانش: او که قلبی آکنده و ملامت‌آمیز از کینه علی علیه السلام داشت، به شدت از مخالفان آن حضرت حمایت می‌کرد و مردم را علیه ایشان تحریک می‌نمود و به شورش وامی‌داشت که نتیجه آن جنگ جمل بود.

ب) معاویه، حاکم شام که قدرت خود را به بهانه خون‌خواهی عثمان مستحکم می‌ساخت.

۱. جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

ج) خوارج نهروان که ضربه سختی از حضرت خورده بودند و سرانجام یکی از آنها حضرت را در سال ۴۰ هجری (۶۶۱م) به شهادت رساند.^۱ بعد از این که علی علیه السلام به خلافت رسید (سال ۳۶ ق) در برابر ایشان دو گروه عمده و مخالف قد علم کردند:

۱. گروهی که به رهبری عایشه، طلحه و زبیر اداره می شد که جنگ جمل را به راه انداختند، ولی مغلوب علی علیه السلام شده، شکست خوردند.

۲. گروهی که معاویه حاکم شام رهبری آنها را برعهده داشت و به بهانه قتل پسرعموی خود عثمان، با امیرمؤمنان مخالفت می کردند و جنگ صفین را به راه انداختند که بچه ناخلف دیگر به نام خوارج متولد شد.^۲

برنارد لوئیس می گوید: به باور بسیاری از مسلمانان، جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مسیری پیش رفت که به جای مدینه فاضله مورد نظر پیامبر و اصحاب اولیه او، امپراتوری پر زرق و برق به وجود آمده بود که اشراف طماع و فارغ از مبانی اخلاقی و اسلامی آن را اداره می کردند و به جای عدل و داد، امتیازات قومی و فامیلی، نابرابری و حق کشی رایج شد که نتیجه آن، کشته شدن عثمان به دست ناراضیان و شورشیان مسلمان مصر بود. پس از عثمان، علی علیه السلام به حکومت رسید، ولی دوره کوتاه حکومت او نیز با نفاق و تحریکات شورشیان همراه گردید و جنگ های داخلی بیش از پیش شعله ور گردید. معاویه که رقیب اصلی علی علیه السلام در حکومت بود، در اثر توطئه حکمیت، خلیفه شد. او خلافت را موروثی اعلام کرد، لذا قریب صد سال این طایفه بر مسلمانان حکمرانی کردند.^۳

به گفته جان بایرناس، بعد از قتل عثمان به دست ناراضیان، علی علیه السلام به خلافت رسید و او را مردم انتخاب کردند و با ایشان بیعت نمودند. اما عده ای از جمله عایشه دختر ابوبکر، با حضرت مخالفت کرد که طلحه و زبیر به او اضافه شدند و هر سه نفر با فریب مردم، آنها را علیه امام علی علیه السلام تحریک کردند و جنگ جمل را به راه انداختند که در نتیجه باعث شکست عایشه و اطرافیانش گردید؛ گرچه معاویه حاکم شام، رقیب جدی تر حضرت بود که به بهانه خون عثمان، قدرت خود را استحکام می بخشید تا بر اریکه قدرت باقی بماند.^۴

۱. مهدی مهریزی و هادی ربانی، اسلام و تمدن اسلامی، ج ۳، ص ۹۴.

۲. ایرام لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ص ۱۰۴.

۳. نک: حشاشین فرقه تندرو در اسلام، ص ۴۰.

۴. نک: تاریخ جامع ادیان، ص ۷۴۵.

براساس روایات مندرج در تاریخ‌نگاری سنتی، مسأله مخالفت با خلفا، نخستین بار در هفدهم ژوئن سال ۶۵۶ میلادی، با قتل عثمان بن عفان به شکل حاد مطرح شد؛ زیرا عثمان اولین و آخرین خلیفه‌ای نبود که به قتل می‌رسید؛ چون عمر نیز به دست یک غیر عرب کشته شد بود، ولی عثمان به دست ناراضیان مسلمان کشته شد که این نخستین بار، اقدام به شورش مسلحانه و درگیری‌های داخلی بین مسلمانان را باعث گردید که به دودستگی قبیله‌ای بیشتر دامن زد و به وجود آمدن جناح‌بندی بنیادین را موجب گردید. جناح اول می‌گفتند: عثمان حاکم مشروع بوده است لذا قتل او گناه و جرم محسوب می‌شود. بنابراین قاتلان او را باید مجازات کرد. جناح دوم، عثمان را حاکمی خطاکار، ظالم و بی‌کفایت می‌دانستند و قتل او را اقدامی ضروری به شمار می‌آوردند.

مخالفتان علی که آن حضرت را به پناه دادن قاتلین عثمان متهم می‌کردند، می‌گفتند: باید قاتلان را تحویل خویشاوندان کینه‌توز و خون‌خوار عثمان و هم‌دستان تبه‌کار او داد. لذا عده‌ای مورد حمایت شیعیان و عده‌ای هم مورد حمایت اهل سنت قرار گرفتند؛ گرچه تشیع معاصر، قرن‌ها آزار و اذیت دیده است و میراث دوگانه مقاومت و سازش را منعکس می‌کند. و شیعیان در طول تاریخ، در جریان آشوب‌ها و تعصبات اهل سنت، مورد ارباب و تعقیب قرار گرفته، حتی گاهی به لحاظ اعتقادات خود کشته می‌شدند. در بخشی از جهان اسلام، سنت‌های شیعی یادآور اذیتی است از مصائب امام حسین علیه السلام نیست، بلکه آن مرارت‌ها، از شکنجه‌گران سنی‌مذهب برجای مانده است که این خاطرات تلخ، بخشی از محتوای تشیع فعلی را تشکیل می‌دهد.^۱

از آنجایی که خاورشناسان به طور مستقیم از متون اصلی شیعه برداشت نکرده و یا از منابع اهل سنت درباره‌ی جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله استفاده کرده‌اند، به طور دقیق به این موضوع نپرداخته‌اند. آنان به موضوع یاد شده، از زاویه نگرش اهل سنت نگاه کرده و دلایلی را برای اثبات خلافت ابوبکر اقامه نموده‌اند که علاوه بر آن که مخالف نص قرآن و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بسیار خام و غیرمنطقی است. مثلاً نماز خواندن ابوبکر را به جای خاتم‌الانبیاء در زمان رسالت ایشان، دلیل برتری او بر جانشینی می‌دانند و یا کهن‌سالگی او را امتیاز به‌شمار می‌آورند.

۱. شیعه در تاریخ، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی تل‌آویو، ص ۷-۴۰.

نتیجه

این مقاله به دیدگاه خاورشناسان در مورد جانشینی پیامبر با توجه به رویکردهای سیاسی و موضع‌گیری‌های اجتماعی و طبقه‌بندی اجتماعی همانند شورای سقیفه و طرح‌های از پیش تعیین شده برخی از افراد ذی‌نفوذ در مدینه پرداخت. هم‌چنین درباره رای‌زنی‌ها و تلاش‌هایی باعث کرد که در پی تعیین خلیفه به وجود آمد و به خلافت رسیدن ابوبکر را باعث گردید. شوراهاى كذايى كه به قدرت رسيدن عمر و عثمان را سبب شد، از ديگر مباحث خاورشناسان است كه با وجود لياقت شخصى و جايگاه اجتماعى امام على مخالفان ايشان با نادیده گرفتن همه آنها، راه مشروع و قانونی را برای تصاحب خلافت برای خود فراهم نمودند و مواردی چون جای پیامبر به نماز جماعت پرداختن، همراه ایشان از مکه هجرت نمودن، کهن‌سال و پدرزن پیامبر بودن را به عنوان دلایل منطقی در احراز مقام خلافت مطرح کردند. آنها علی‌رغم مخالفت رسول خدا با انتصاب و تعیین خلیفه، با طرح شورایی در امر جانشینی پیامبر این وظیفه و مقام خطیر را به دیگری سپردند و بدون آن که آرای کارشناسان دین و دارندگان مقامات معنوی را جویا شوند. خاورشناسان تمام این موارد را مطرح ساخته‌اند، هر چند در این میان، کمتر از دیدگاه شیعه و منابع آنها استفاده نموده و تنها به متون اهل سنت بسنده کرده‌اند.

به هر حال مقاله حاضر، سعی کرد که به‌طور بی‌طرفانه، به این موضوع پردازد و دیدگاه خاورشناسان را در مورد جانشینی پیامبر با استناد به منابع خود آنها بیاورد و دیدگاه آنها را در برخی موارد، نقد و ارزیابی کند.

منابع

قرآن کریم

۱. آرلانی آرزینا، نخستین اندیشه‌های شیعی تعالیم امام محمد باقر علیه السلام، ترجمه بدره‌ای، تهران: الوان، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۲. آرمسترانگ کارن، خدانشناسی از ابراهیم تا کنون، ص ۱۸۶.
۳. آرمسترانگ کارن، زندگی‌نامه پیامبر اسلام حضرت محمد.
۴. آندره میکس، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، تهران، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۵. آندره، اسلام و تمدن اسلامی، مترجم: حسن فروغی، تهران: سازمان مطالعه و کتب علوم انسانی، چاپ اول ۱۳۸۱.
۶. ابن قتیبه ابی محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۷. ابن قتیبه محمد بن عبدالله بن مسلم، المعارف، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۳ ش.
۸. ابن کثیر، البدایه و النهایه، لبنان، بیروت، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۹. ابن اثیر عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه سید محمد حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۱۰. احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم.
۱۱. اشیپولر برتولد، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران، انتشارات سپهر، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۲. ام. هولت و دیگران، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۱۳. بروکلیمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۶.
۱۴. بلک آنتونی، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، ترجمه محمد حسین وقار، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۱۵. بوش ریچارد، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی فرهنگ، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.
۱۶. بوش ریچارد، *جهان مذهبی (ادیان در جوامع امروز)*، بی تا.
۱۷. پیترز مفصلد، *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه عبدالعلی سپهبدی، تهران، انتشارات علمی فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۱۸. تقی زاده محمود و دیگران، *تصویر امامان شیعه*، بی تا، بی نا.
۱۹. ج. آبری و دیگران، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۲۰. جبران مسعود، *الرائد: فرهنگ الفبای عربی - فارسی*، ترجمه: دکتر رضا انزای نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۲۱. حتی فیلیپ خوری، *شرق نزدیک در تاریخ*، بی تا.
۲۲. حورانی آلبرت، *تاریخ مردمان عرب*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: انتشارات، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۲۳. دانشوران، بی تا، بی نا.
۲۴. دهخدا علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران: سیروس، چاپ اول ۱۳۳۹.
۲۵. رانیل برومبرک، *تشیع و مقاومت*، بی تا.
۲۶. *زندگی نامه پیامبر اسلام محمد ﷺ*، بی تا، بی نا.
۲۷. شیخ مفید، *امالی*.
۲۸. شیمل آنه ماری، *محمد رسول خدا ﷺ*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۲۹. صمیمی مینو، *محمد در اروپا*، ترجمه عباس مهر پویا، تهران، اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳۰. طبری محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
۳۱. عمید حسن، *فرهنگ عمید*، تهران: سپهر، چاپ ششم ۱۳۷۵، ص ۷۹۴.
۳۲. گرامر مارتین، *تشیع و مقاومت*، مجموعه مقالات کنفرانس بین المللی تل آویو.
۳۳. گلذیهر، *درس هایی درباره اسلام*.
۳۴. گوستاولوبون، *تاریخ تمدن اسلام و عرب*، ترجمه حسینی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۵۸.

۳۵. گیورگیو ویرژیل، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، بی تا، بی نا.
۳۶. لاپیدوس ایرام، تاریخ جوامع اسلامی، بی تا.
۳۷. لمبتون آن. کی. اس، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه دکتر محمدمهدی فقیهی، تهران، شفیعی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۳۸. لتون رالف، سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۳۹. _____، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۴۰. _____، حشاشین فرقه تندرو در اسلام.
۴۱. لوئیس برنارد، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه تیمور قادری، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۴۲. مادلونگ ویلفرد، جانشینی حضرت محمد ﷺ بی تا.
۴۳. مسعودی علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب.
۴۴. معلوف لوئیس، فرهنگ دانشگاهی، (ترجمه منجدالابدی، عربی - فارسی) ترجمه: احمد سیاح، تهران: فرحان، چاپ ۵، ۱۳۸۳.
۴۵. مهریزی مهدی و هادی ربانی، اسلام و تمدن اسلامی.
۴۶. ناس جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.
۴۷. وات مونتگمری، محمد، پیامبر و سیاست مدار، زیر نظر اسماعیل والی زاده، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۴۴.
۴۸. ولهاوزن یولیوس، تاریخ الدولته العربیه، حسن مونس، القاهره، ۱۹۵۸ م.
۴۹. هالم هاینس، تشیع، ترجمه محمدتقی اکبری، قم، نشر ادیان، اول، ۱۳۸۵.
۵۰. هلالی سلیم بن قیس، اسرار آل محمد، ترجمه اسماعیل، انصاری، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ سوم، ۱۳۸۱.